ماشاء الله لا قوة الا بالله
کشاف عالم
در لکھنؤ مطبع نظامی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ارباب عقل و فکر و اصحاب فهم و انظار را باید که تاملی در قدرت خالق نمایند که چگونه بسیط ارض را از
کتمان عدم بوجود آورده و ولایات متنوعه و جزائر متفرقه آفریده با آنکه همگی جماعات بر کرهٔ ارض هستند و
تقریر احوال ایشان سوای تایید محال نیست هر جماعتی را طرق مختص و اوضاع خاص بخشید با عظم شانه و اوضح برهانه و تحیات
متواتره بر برگزیدگان درگاه خالق جهان و صلوة متکاثره بر پسندیدگان بارگاه یزدان باد بعد ازان چنین گوید
حکیم الٰهی ساکن لکهنو مضاف اوده معروف بحکیم الهند میخواست که مقالاتی متضمن علوم ریاضیه و الٰهیه
تالیف نماید لیکن از قلت فرصت متعذر نمود لهذا تالیف کتاب مذکور بر وسعت وقت گذاشته رسالهٔ مختصر
در فن جغرافیا به چهار باب از کتب معتبرهٔ انگریزی اقتباس نموده و نیز اشکال و نقشها ملحق ساخته بر یک مقدمه
و دو مقاله و یک خاتمه مدون کرده مسمی بکشاف عالم ساخت التماس از ناظرین آنست که تعصب را
گذاشته از روی انصاف تامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نگشته یعنی رساله که
طول و عرض و انقسام بصوبجات و اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشندگان هر ولایت
که در شمار چه قدر هستند و چه مذهب و چه شکل و چه مزاج و مهارت در کدام صنعت و میل بر کدام شغل میدارند
و کیفیت آب و هوای و حال زمین که زرخیز و جید است یا بی زر و کم حاصل و شرائط و تخصیص اشیا و بلاد و جبال
و انهار نامی و طریق پادشاهی و خلاصهٔ تاریخ هر ولایت بر ناظرین او واضح میکند حقا هر یکی این رساله را

مطالعه ساخت در کنج نشستن سیر تمام کرهٔ ارض ما فیه نمود و از عالم جزوی و کلی هر ولایت مطلع گشته
گمی از دریای بی انتهای صنعت آلهی و قدرتش دریافت **مقدمه** در بیان شکل ارض و تقسیم
ارض نزد قدما شکل زمین مستدیر است زیرا که زمین بسیط است و هر بسیط مستدیر میباشد و قطرش نزد
بطلمیوس هفت هزار و یکصد و شصت میل است و دو میل برابر یک کروه میباشد و محیطش بیست و
دو هزار و پانصد میل و سطحش شانزده کرور و یازده لک میل و نزد متاخرین فرنگ شلجمی است زیرا که زمین نزد
ایشان بحرکت سریع بر محور خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس میباشد آنجا روز است و
نصف دیگر که مقابل شمس نباشد آنجا شب است و اگر جسمی از اجزای لطیف ساخته بسرعت هرچه
تمامتر بحرکت مستدیره متحرک سازند شکل شلجمی پذیرد پس هرگاه کرهٔ آب از لطافت شلجمی شود
اگر کرهٔ خاک بجهت صلابت نشود باید که مواضع خط استوا غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد آنجا
غرق نگشته لهذا بر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتراف بشلجمیت کرهٔ خاک
ضرور است چنانچه حکیم نیوتن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت سه صد و سی
با دو صد و بیست و نه یافته و قطر زمین هفت هزار نهصد هفتاد میل انگریزی
استخراج کرده و دیگران هفت هزار و نهصد و شصت و چهار میل انگریزی چنانکه
متفق علیه جمهور است و دائرهٔ محیط زمین بیست و پنج هزار و بیست و شش میل
انگریزی است و سطحش بیست و نه کرور و هشتاد و سه لک و هفده هزار و شصت
و چهار میل لیکن حکما قطر اتش منطقهٔ زمین را بیست و چهار هزار و نهصد و
چهل و هشت میل میگیرند و باتفاق متاخرین یکدرجهٔ عرضی زمین مساوی
شصت میل جغرافیوی است که سی کروه باشد و درجهٔ طولی در مواضع
خط استوا مساوی درجهٔ عرض است زیرا که هر دو از دوائر عظام اند لیکن
هر قدر که عرض موضع زیاده می شود درجهٔ طولی کوتاهی پذیرد حتی که
زیر اقطاب درجهٔ طولی نباشد چنانکه از این جدول واضح میشود

حساب درازی یکیک درجهٔ طول یعنی یکیک درجهٔ عرضی بمیلها و جزوهای میل از یکصد و چهل و میل

مخفی نماند که زمین مستدیر است مثل نارنج و در وسط زمین میان شرق و غرب دائره عظیمه فرض کرده اند آنرا
خط استوا گویند و گردش کره آب محیط است که آنرا بحر اعظم و بحر محیط گویند و بحر اعظم را چهار قسم کرده اند
اول قسمی که در غرب واقع است آنرا اتلنطق و اقیانوس غربی و بحر مغرب گویند دوم قسمی که در شرق است آنرا
پاسیفک بحر الکاهل و بحر مشرق خوانند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوب [illegible] نامند چهارم
قسمی که در شمال است آنرا بحر ظلمات و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرما یخ بسته میباشد و از
احاطه آب سطح کره زمین دو قسم گشته برای سهولت فهم یکی را فوقانی که ما بران هستیم و مقابل آنرا
تحتانی خیال باید کرد و جزیره برطانیه که مسکن انگریزانست در بحر مغرب واقع است لهذا انگریزان سطحی را
که ما بران هستیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و سطح دیگر زمین را که مقابل سطح ماست
و در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در شرق
و شمال است آنرا ایشیه گویند دوم قسمی که در مغرب شمال است آنرا یوروپ و فرنگ نامند
سوم قسمی که در مغرب جنوب است آنرا افریقه خوانند چهارم قسمی که در جنوب مشرق است آنرا اوسطرال
گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا امریکه شمالی گویند دوم قسمی
جنوب خط استوا است آنرا امریکه جنوبی نامند و بر غربی فقط در جنوب و شمال است لهذا منقسم بچهار قسم
نشده هر گاه که معلوم شد که سطح کره زمین از احاطه آب دو قسم شد یکی بر شرقی که ما بران هستیم و نسبت جزیره
برطانیه در شرق است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن ماست و نسبت جزیره برطانیه در غرب است
کما فی هذا الشکل الخ الحکیم الهند رساله متضمن بر دو مقاله نمود **مقاله اول** در بیان ملکهای بر شرقی
متضمن بر چهار باب **باب اول** در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر یازده فصل **باب دوم** در بیان
ملکهای فرنگ متضمن بر شانزده فصل **باب سوم** در بیان ملکهای افریقه متضمن بر هشت فصل **باب
چهارم** در بیان ملکهای اوسطرالی ایشیه متضمن بر دو فصل **مقاله دوم** در بیان ملکهای بر غربی
متضمن بر دو باب **باب اول** در بیان ملکهای امریکه شمالی متضمن بر چهار فصل **باب دوم**
در بیان ملکهای امریکه جنوبی متضمن بر هشت فصل **خاتمه** [illegible] با انواع دیگر و بیان استخراجات
حکیم الهند بدو دانست قطعه زمینی را که از هر چهار طرف محاط آب باشد جزیره گویند مثل [illegible]
و جزیره برطانیه و قطعه زمینی را که از سه طرف محاط از آب و یکطرف متصل خشکی باشد جزیره نما گویند مثل جزیره نمای

عرب جزیره تمامی ملکها و قطعه زمینی را که بشکل سه گوشه باشد و یک گوشه از آن در میان بحر محیط بر آمده باشد
راس گویند و در انگریزی کیپ مثل کیپ تون و کیپ هند و قطعه زمینی را که دراز و کم عرض در میان دو دریا
واقع شده یکی را با دیگری پیوسته میکند خاکنای گویند مثل خاکنای پانامه و آبی کثیر و عمیق را که از هر چهار
طرف محاط زمین باشد بحیره گویند مثل بحیره چین و بحیره خزر و آبی را که از بحر محیط مثل شاخی بر آمده باشد
خلیج گویند مثل خلیج عرب و خلیج فارس و آبی را که از جای بر آمده و تا مسافت دراز روان شده به بحر اعظم
یا بخلیج پیوسته باشد نهر گویند مثل نهر گنگ و نهر فرات و آبی را که عمق نداشته باشد و تا مسافت اندک
روان شده محاط زمین باشد غدیر گویند **مقاله اول** در بیان ملکهای بر شرقی مشتمل بر چهار باب
باب اول در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر یازده فصل **فصل اول** در بیان احوال ایشیه
ایشیه لفظ عربی است در اصل آشیه بود انگریزان ایشیه کردند باید دانست که ایشیه عبارت است
از کلان تر حصه زمین که در مشرق و شمال است شمالی ایشیه فرنگ شرقیش بحر پاسفک جنوبش بحر هند
و مغربش افریقه طول ایشیه از مشرق تا مغرب شش هزار و هشتصد کروه و عرض از جنوب تا شمال
[illegible] صد کروه جنوب روس و روم داخل ایشیه است شمال روس و روم داخل فرنگ است از
کلان خلیجهای دیگر بحرهای ایشیه خلیج عرب و خلیج فارس و خلیج بنگاله هر سه خلیج در جنوب بحر هند متصل
میشوند و بحیره قلزم و بحیره چین و بحیره خزر که بر حد فارس و روس و تاتار است و کلان ترین جبال ایشیه
همالیه است که شمال تمام هندوستان واقع است و بر تمام زمین برابرش کوهی نیست و بحار مشهور ایشیه
کیانگ و هونگ که هر دو از تبت بر آمده در تمام چین جاری شده متصل بحر الکاهل میشوند و آمو و نهر [illegible]
و گنگ و سنده که در تمام هندوستان جاری شده در بحر الهند میریزند و نیل که تمام مصر ازو سیراب است
و فرات که از روم و عرب گذشته در خلیج فارس می افتد اشیای نفیس ایشیه لعل و الماس و یاقوت و زمرد
و مروارید و طلا و نقره که همه اشیای مذکور بهتر و کثیر در ایشیه پیدا میشود بیان اشیای خاص ایشیه
چای ختائی و عطریات و جوز بویا و دارچینی و قرنفل و الاچی و از بسیار اینهمه اشیا از ایشیه در ملکهای دیگر
می برند **فصل دوم** در بیان ولایت چین در چین تاتار شرقی یعنی خطا و تبت نیز داخل است
طول چین از ده درجه شرقی [illegible] تا پنجاه درجه شرقی که چهل درجه باشد و عرض شمالی از بیست درجه
شمالی خط استوا تا پنجاه درجه شمالی که سی درجه باشد و بحساب امیال طول چین از جنوب تا شمال یکهزار و

چهارصد میل و عرضش از شرق تا غرب یکهزار و دوصد میل **بیان چین** ولایتی است قدیم از جهت
وسعت و کثرت مردم بسیار معروف و باشندگانش زیاده از ده کرور هستند و نیز شهرت چین از این است
که دیواری در طول ششصد کروه و در عرض دوازده دست و ارتفاع شانزده دست بطور قلعه بر سرحد
چین و تاتار بنا کرده اند تا سواران تاتار بر چین یورش نسازند و سه هزار برج در آن دیوار ساخته اند و در آن
برج مردمان برای حفاظت میباشند اهل چین بسیار محنت کش و در کاریگریها هوشیار و چالاک هستند
خصوصا در ساختن اشیای عاج و استخوان ماهی و کشیدن تصویر فائق و دستگاه کامل میدارند لیکن
خودپرست و قوم خود را بر اقوام عالم افضل میدانند و مردم اجنبی را از نهایت وسواس در ملک خود
راه نمیدهند و زبان چین با زبانهای دیگر هیچ نسبت ندارد و طریق نوشت چینیان بر شمار است کتابها
ولایت چین منقسم بپانزده ملک است پچلی شنسی شانسی شانتنگ کنگنان هونان سیچوان هوکیانگ
کیانگسی چکیانگ کوانتون یونان کوانگسی کوانگتنگ فوکین چین کیانگنان و دیگر [illegible] مذهبست
که اهل چین بعبادت اوثان اشتغال میدارند و اکثر قائل تناسخ هستند و دانستن [illegible]
میشمارند و کشیدن تصویر نزد اهل چین نوعی از عبادت خالق است لهذا درین فن [illegible] کامل
و گردونی ساخته اند که بی حرکت هر قدر که میخواهند میرود و در وقت استادن می ایستد و باشندگان چین
اکثر بجنس صورت اتصاف میدارند لیکن اکثر کوتاه قامت و بزرگ سر و کاهل میباشند و نام دارالسلطنت
چین پکن است و در چین ظروف از سنگ میسازند اول سنگ را سائیده در حوض اندازند و آب ریخته
بر هم زنند تا آنچه ثقیل باشد در حوض نشیند و صاف آن را گرفته در حوض دیگر انداخته صاف آن را میگیرند و این
عمل تا سه چهار بار می سازند تا هرچه صاف تر برآید در سرکار پادشاه چین خرچ شود و باقی برای مردمان میگذارند
و در کتب انگریزی است که در چین آنقدر شهر آبادان هستند که شمار آن دشوار است اگر دارالسلطنت چین
شهر **پکن** است که در آن سی و دو لاک مردم هستند و شهر **نانکن** که از پکن هم کلان تر است و **کنطن**
از این جهت مشهور است که در یکی از شهرهایش برای تاجران ملکهای دیگر جا مقرر است که برای تجارت
آیند و اشیای چین قابل تجارت ظروف چینی و چاهای [illegible] و دیگر اشیا هست و راه چین برای
آمد و رفت سوداگران بتکلف بسیار آراسته است هوای شمالی چین سرد است [illegible] جنوبی گرم
و جمله اسباب عیش پیدا میشود و قابل ملاحظه این است که در چین از جهت کثرت خلق یکقدم زمین هم از زرع

از اسپ فرود آمده به منبر نشست و گفت کاه در صحرا نیست شکم اسپان پر سازند مغولان کتب فقه و مسائل دینی
محمدی از صندوقها برآورده آخور اسپان ساختند و اوراق مصاحف را در قاذورات انداختند و قطار چهارپایان
بدست علما دادند بعد از آن چنگیز خان در عیدگاه رفت و زبان سعایت مسلمانان کشود و گفت از شما گناهی عظیم
صادر شده من غضب خدا هستم که خدا بر شما فرستاده است آنچه دارید پیشکش کنید هر کس هرچه در نقد داشت حواله کرد
بعد از آن گفت که مردم خوارزم شاه را پنهان نکنید ظاهر شد که مردم خوارزم شاه در جائی مخفی هستند در غضب
شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و متنفسی آنجا زنده نگذاشتند **تبت** ملکی که بملک برف و کوهستانی مشهور
است نسبت وسعتش باشندگان بسیار کم هستند زیاده از ده لک نباشند و در تبت شهری نیست که لاسه نام دارد
قابل گفتن شهر آبادی نیست و اشتهار تبت از آن جهت است که حاکمش لامه گرو است که گاهی نمی میرد الکه یار
عثمانی در سنه یکهزار و دو صد هجری از مسافرانیکه از تبت آمده بودند احوال تبت دریافت کرده می نویسد که
لاسه تختگاه تبت است در آنجا مردم چین و خطا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند در آن شهر
آباد اند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هندو است متعرض نمی شود و گوشت و عسل آنجا فراوان است و
غله ارزان و خطاب راجهای تبت لامه است و باشندگان آنجا را اعتقاد است که لامه نمی میرد و مرده
در جسم دیگر انتقال میگیرد لهذا روز مردن لامه از طفلانیکه آنروز پیدا شده اند طفلی که بحرکات طبع و علامات
خاص بر آید گویند که روح لامه درین حلول کرده است آن طفل را برای سلطنت میگیرند و پرستش کنند در
نواح تبت چند لامه هستند لیکن لامه تبت کلان از همه بزرگ است و در تبت بسیار از مرد و زن پارسائی
اختیار میسازند برین شرط که تا زیست مجرد باشند اجناس تبت قابل تجارت سوهاگه و نمک لاهوری و پشم
است که در کشمیر از آن شال می بافند **فصل سوم در بیان ملک برهما** برهما ملکیست نهایت زرخیز
غربیش هندوستان شمالیش چین جنوب و شرقش بحر چین واقع است برنج آنجا بافراط پیدا میشود و گندم
و روغن و پنبه نهایت خوب و دیگر میوجات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهما معدن طلا
و نقره و جواهرات است و اکثر بسیار میشود و اهل برهما زمین را کنده روغن بر می آرند و ملک برهما منقسم
بر پنج صوبه است یکی آوا دوم مارتبان سوم پیگو چهارم آراکان پنجم کاسی است آوا از قدیم
دار السلطنت برهما بود دیگر برای چندروز امرپوره دار السلطنت شده اکنون باز از بیست و شش سال آوا
دار السلطنت است و رنگون که بر لب دریا است و پیگو از کلان شهرهای برهما است در ملک برهما

قریب هفتاد لک مردم هستند و باشندگان برهما گندم رنگ مایل سفیدی میانه قد و چست و چالاک و جری و مشهور
اشرار میباشند و تمیز ذات نمی کنند و زنان را در پرده نمیدارند اگرچه نکاح با یک زن میسازند و مردگان را میسوزند گاهی دفن میکنند
و پادشاه برهما اختیار مطلق میدارد و از خود بینی پادشاهان دیگر را معدوم می پندارد و کدام عهده و منصب
برای کسی موروثی نباشد موقوف بر رضای پادشاه است و تمام فیل در جلوس او می باشند و اهل برهما بودهیه
هستند اگرچه بوده را می پرستند لیکن میگویند که او نیز نیست شده باز [illegible] را صواب میدانند و گنبد بوده
در ملک برهما بسیار اند و اکثر [illegible] مذهب هستند زبان اهل برهما با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشت
ایشان با کدام نوشت مشابه نیست و در تاریخ برهما قابل ملاحظه است که ملک برهما از قدیم زیر عمل پادشاهان
قدیم خود مانده مگر قریب یکصد سال گذشته که سلطان پیگو که از ملک برهما علیحده بود بر پادشاه برهما غالب آمده
پسر خود را تخت نشین برهما ساخت هنوز پسرش بران متسلط نگشته بود که الومپرا نامی شخصی گمنام چند سپاهیان
کارآزموده را فراهم کرده پسر پادشاه پیگو را از ملک خارج کرده پادشاه آنجا شد و در مدت چند روز ملک پیگو را
نیز در عمل خود آورد و اکنون پادشاهی که در ملک برهما تخت نشین است پسر نبیره الومپرا است

فصل چهارم

در بیان تانکن ملکیست وسیع در جنوب و شمال ملک برهما واقع و سابق در عمل چین بود منقسم است
بشش صوبه اول تانکن دوم کوچین سوم کینامباڈیه چهارم [illegible] پنجم لاوس
ششم لاکتهو آب و هوایش معتدل و خوشگوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشندگان آنجا دو کرور
و ده لک هستند و در تانکن میوه های بی شمار و نهایت لذیذ که در جای دیگر نباشد پیدا میشود و فیل آنجا
خوش قد و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام دارالسلطنتش کاکن است که در سابق معروف
بکیشو بود و باشندگانش چهل هزار هستند

بیان ملک سیام ملکیست زرخیز متصل غرب و جنوب
کوچین و برهما قبل تسلط پادشاهی برهما سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود و لیکن اهل برهما
اکثر ملک سیام را مسخر کردند اکنون اندک ملک سیام که باقیست طولش سه صد و پنجاه کروه و عرضش صد
کروه و باشندگانش هشتاد لک هستند و نام دارالسلطنتش نیز سیام است که بفاصله بیست و پنج کروه
از دریای شور برکناره رود منام واقع و در آن ملک یک لک مردم اند و اهل سیام زیرک و ظالم
و کجخواه میباشند و [illegible] هستند و غذای ایشان برنج و ماهی است مرد بسیار
آرام طلب اند [illegible] مردان را باید زنان می سازند **بیان ملک آشام** که شرقی بنگاله است

جانب غرب و شمال ملک سیام واقع و نام تختگاه آن شام غر گانگ است و در ملک شام اسپ و خر مطلق سفید
ابلقا باشند کان آنجا از شکل اسپ و خر می ترسند و از دریاهای آنجا طلا بسیار حاصل میشود **فصل**
پنجم در بیان ایران ایران ملکی است وسیع طولش از جنوب تا شمال یکهزار و دو میل و عرضش
از شرق تا غرب نهصد و شصت میل باشندگانش زیاده از یک کرور هستند حد غربیش عرب
شهر تفلیس تا تاتار شمالی آن روم جنوبیش بحر هند آب هوای ایران مختلف است طرف شمالیش کوهستان
واقع و آبادی بسیار کم و برودت بکثرت و در میانش ریگستان و میدانی وسیع آبادی بسیار کم لیکن
هوای آنجا معتدل و سمت جنوبش میدانی مختصر است و زمین زرخیز و در ایام گرما گرمی بشدت میشود
که از تحمل بیرون است اهل ایران سفید رنگ و قوی هیکل و جسیم و دراز بالا میباشند اکثر مائل عیش و
عشرت و ظریف الطبع و صاحب ادراک و در معاملات راست و تند مزاج و کینه کش اند و محاصل ایران
غله و شراب روغن و میوجات بافراط است خصوصاً نارنگی و خرما و خربزه و انگور و بادام و سنای مکی
و ریوند و اقسام ادویه و پارچه ابریشمی مولف [illegible] الاقالیم می نویسد از مرزداران ایران معلوم شد
که همگی لشکر علوفه خوار ایران در وقت پادشاهی شاهجهان [illegible] روای هند سی هزار سوار بود و محاصل
تمام ولایت ایران دو کرور و بست و پنج لک روپیه که نهم خراج هندوستان است طولش از سیستان
تا بروج یکصد و شصت فرسنگ و عرضش از خلامات تا خوزستان صد فرسنگ و دار السلطنت ایران
اصفهان است که در تمام ایران شهری برابرش معمور نیست و مار و کژدم آنجا بسیار کم است و گوشت زود
متعفن نمیشود و زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشند و صفهان در قدیم الایام دار الیهود نام داشت از جهت
که چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گرفته گرد عالم میگشتند و خاک صفهان
را برابر خاک بیت المقدس یافته آنجا شهری بنا کردند موسوم بدار الیهود از اینجا دریافت میشود که باشندگان
ایران از مردان عرب آمیزشی دارند و نیز شکل ایرانیان برین شاهد است و قزوین شهریست قدیم باشندگان
آنجا در سالی زیاده از یکبار آب نمیخورند مردم قزوین در اختلاط بی مثل اند چنانکه شاعری گوید **نظم** شاه را باید
که دارد چهار صف از چهار شهر * تا بود ممتاز دایم بر سر سروری * علما از صفاهان عامل از قزوین انیس
همزبان * از خراسان سطر شاه از تبریز مرد لشکری * **بیان اسمای ملکهای ایران** ملکهای
غربی و شمالی ایران آذربایجان گیلان شیروان مازندران ایروان ملکهای شرقی و شمالی خراسان

زابلستان سیستان هرات طبرستان ملکهای شرقی جنوبی مکران کرمان کردستان فارس غربیش
ملکهای غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتب انگریزی است کلان شهرهای ایران اصفهان تبریز قزوین
و تبریز و شیراز اصفهان شهریست پای تخت ایران و بسیار کلان هوایش بسیار موافق است دورش
دوازده کروه باشندگانش قریب شش لک هستند راه بسیار تنگ و کشمکش فراوان دارد قزوین
نیز شهر کلانست قدیم در عراق عجم در آنجا بادام و انگور و خربزه بسیار میشود و باغات انگور آنجا در تمام سال
یکبار آب میخورند و تبریز در آذربایجانست مساجد و کاروان سراها بسیار میدارد و کارخانه پارچه بافی از
ابریشم و ریسمان جاریست و باشندگانش پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهریست در فارس
و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران اختیار مطلق میدارد و رعایا
از جور و بدعت عمال بسیار تکلیف میکشند اکثر اهل ایران مسلمان کمتر آتش پرست هستند در تاریخ است
که سابق سلطنت ایران در عمل حکومت عنصریه بود و پس در خاندان کیخسرو آمد بعده غلبه سکندر شده بعد از آن
در خاندان اردشیر ماند بعده ساسانیان پادشاه شدند و یزدگرد پادشاه آخر است و در عهد خلافت
عثمان خلیفه سوم ملک ایران در قبضه اسلام در آمد و بعد از عمل ایشان بیرون شده تسلط چنگیز خان گشت
پس عمل تیمور و بعدش سلطنت خاندان اسمعیل صفوی بعد از آن تسلط افغانی پس از آن عمل نادرشاه

فصل ششم در بیان تاتار غربی که مشهور بتوران است

تاتار ملکی است بسیار وسیع
شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و منقسم بچهار صوبه کلان بخارا بلخ ترکستان خوارزم
و نیز چند خطه غیر مشهور دیگر در تاتار شمرده میشود نهرهای مشهور تاتار جیحون و سیحون است که هر دو بجهیل
آرال پیوسته اند و کلان شهرهای تاتار سمرقند و بخارا و بلخ است و مردم تاتار بسیار زحمت کش و خانه بدوش
میباشند و گروه گروه مثل لشکر با زنان و فرزندان و مواشی و دیگر هر چه میدارند جابجا خیمه زده گشت میکنند
و از سرحد فرنگستان تا بحر الکاهل درین میدان وسیع منزلهای ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش
و سبز می یابند خیمه زده میباشند هرگاه علف برای ایشان نماند جای دیگر میروند و تمام اهل تاتار
مذهب محمدی میدارند و هر گروه تابع ایل خود میباشند در تواریخ است که اول در تاتار عمل یونانی بوده
بعد از آن عمل رومی پس چنگیز خانی که او در سال یکهزار و دو صد و شانزده عیسوی بر تاتار دست یافته گشته
بعده تیموری که در سال یکهزار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را در بلخ ملقب صاحبقران کرده

سمرقند را پای تخت نمود در تواریخ فارسی است ماوراء النهر که ترکستان گویند ولایتی است در غایت معموری
شرقی آن کاشغر و فرغانه و غربی خوارزم و شمالی تاشکند و جنوبی بلخ از افزونی غلات و بسیاری میوه جات و کثرت
مراعی و مواشی ترجیح بر دیگر ولایات ترکستان میدارد و آنجا قحط نمی شود و باشندگانش از رعایا و اهل حرفه
شجاع و سپاهی باشند و معدنها میان جیحون و سیحون واقع نام دار الملکش سمرقند است که معظم ترین
بلاد ترکستان است و وجه تسمیه آنکه سمر نامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده لهذا بسمرقند اشتهار دارد
کشش جنوب سمرقند بفاصله بیست فرسنگ واقع اطرافش در غایت خضرت و سبزی است لهذا آنرا
قبة الخضرا گویند طمغاج شهریست از ترکستان دیهات بسیار دارد و زنان و مردان آنجا موی بر بدن نمیدارند
و از غرایب آنجاست که زنان آنجا را بعد مباشرت بکارت عود مینماید خراج سرتاسر ماوراء النهر و تمام ولایت
بلخ و بدخشان یک کرور و بیست لک روپیه جاقیست که سی لک روپیه هندوستان باشد بیان آبادی
آبادی خوارزم ولایتیست عظیم و آباد دارد ۵ سبق پادشاهی بر گروه ترک غصب کرده فرمود جایی تنبیه
که از آبادی بسیار دور باشد فرمان بران [illegible] خوارزم نام دارد بردند آن گروه آنجا نیست
غنیمت و اقامت گزیدند بعد از مدتی ملک از احوال ایشان [illegible] شخصی برای دریافت حال فرستاد
آن شخص آنجا رفته دید که خانه ها از چوب کاه ساخته اوقات بگوشت ماهی میگذارند در زبان ترک
خوا بمعنی گوشت و رزم بمعنی همیشه لهذا آنجا خوارزم اشتهار یافت باشندگان خوارزم لشکری و دلاور
می باشند هوای خوارزم نهایت سرد است وقت صبح از خوف گزند اعضا بیرون نتوان رفت
اطرافش بیابانست تخم خربزه را در قلم اشتر خاکه قسمی از گیاه است شکاف کرده میگذارند و در زمین
آنجا میکارند بغیر محنت آبپاشی و قلبه رانی خربزه در غایت تازگی و شیرینی حاصل میشود خشک کرده
بولایت دیگر میبرند **فصل هفتم در بیان ملک روس** باید دانست که ولایات جنوبی روس
را روس ایشیه و شمالی را روس فرنگیه است لهذا اول را روس ایشیه و دوم را فرنگستانی روس می نامند
و کوه یورال میان ایشیه روس و فرنگستانی روس کوه الپس جنوب ایشیه روس واقع و در ایشیه روس
پانزده نهر اند که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته اند از آنجمله [illegible] بسیار کلان
هستند روس ایشیه ملکی است وسیع محیط کناره شمال ایشیه طولش از مشرق تا مغرب قریب یکهزار کروه ۱۵۰
عرضش از جنوب تا شمال قریب چهار صد کروه است و باشندگانش کم هستند از سی و پنج لک زیاده نباشند

و غایت طول یوم در جنوب روس پانزده و نیم ساعت است و شمال روس در موسم گرما تا چند ماه آفتاب
غروب نمی‌شود و روس به چهار صوبه منقسم است کاشان استرخان ارمینیه سیبیریه
ارمینیه سابق بدست فارسیان بود از چند سال در عمل روس آمده و سیبیریه از همه صوبه کلانتر است
در صوبه استرخان شهر استرخان دار السلطنت روس است و در آن سی هزار مردم اند و در بلاد جنوبی روس
اسباب معاش بهم پیدا میشود و در بلاد متصله رود ولگا تجارت سرشیر ماهی و چیزهائی که از ماهی ساخته میشود
بسیار است شمال روس از شدت سرما زراعت بسیار کم میشود سوای چوب و پوستین از قسم سمور و سنجاب
چیزی دیگر آنجا نمی‌شود و غدیر و جنگل بسیار است آب بعض غدیر نمکین و بعض غدیر شیرین است و نیز بیدا انها
بسیار واقع که سوای قسمی از گیاه گنده چیزی دیگر آنجا نمی‌روید از آنجمله طول بیدانی سه صد کروه است
باشندگان روس آسیه بر اصناف کثیره اند که در زبان و عادت و مذهب اختلاف دارند طرف شمال اقوام
سموئید و [illegible] یاک و گوریاک می‌باشند که همه بت پرست و وحشی صفت اند و معاش هر سه قوم سوای شکار
نیست و تحمل کشتکاری ندارند [illegible] است ملک بسیار کم و در شمال مشرق
[illegible] است [illegible] که نسبتی [illegible] از بالا خوبصورت و در تمدن و حرفت فی الجمله [illegible]
و در کمسچتکه که جزیره نما است قومی است اما در مثل قوم سموئید وحشی صفت و پلید و جنوب روس
آسیه چهار قوم هستند قزاق قلماق چرکس گرجی خانه بدوش هستند و در [illegible]
و هر جا که برای مواشی خود چراگاه خوب می‌یابند همانجا می‌باشند و قلماق زراعت مطلق نمیکنند و نان
و ترکاری نمیخورند و غذای ایشان ماهی و گوشت و مرغ و شیر و کهن و پنیر است و قوم چرکس عالی همت و
شجاع و در فن محاربه مشقی کامل پیدا کرده اند اگر میان ایشان حاکمی نافذ الامر می‌بود به مرتبه اعلی می‌رسیدند لیکن
ایشان کوهستانی و با یکدیگر عداوت پیدا کرده و از عدم اتفاق زیر دست اقوام دیگر میباشند گرجستان
ملکی خوب است میان بحیره اسود و بحیره خزر واقع دارالحکومتش تفلیس نام دارد باشندگان آن [illegible]
و خوبصورت اند پادشاه روس آسیه و فرنگستانی روس یکی است و در هر دو جا آئین و احکام یکسان است مذهب
رعیان مختلف است باشندگان صوبه کاشان و صوبه استرخان اکثر عیسوی مذهب اند و بعضی
یونانی و ارمنی و در صوبه سیبیریه طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام و پیرو لامه گروه

فصل هشتم در بیان روم آسیه یعنی ولایت روم که در آسیه است و دیگر ولایات روم

که در فرنگ است بیانش در فرنگستانی روم کرده خواهد شد طول روم از آناطولیه گو تا فارس شرقا و غربا شش صد
میل و عرضش از سرحد روس تا خلیج فارس سه صد و پنجاه میل اهل روم اکثر مذهب محمدی میدارند و مسیحی یونانی
و ارمنی نیز بسیار هستند و حکم پادشاه آنجا قانون است اگر خلاف قرآن نباشد و پادشاه ملاحظه جماعت حاکمان آن
و عاملان اطراف نیز میدارد و شهرهای نامی روم حلب و دمشق و شهر ناز و بصره و بغداد که بر نهر دجله واقع
در سلف پایه تخت خلفای عباسیان و بسیار آبادان بود حالا زیاده از بیست هزار مردم آنجا نیستند و در
حلب دو لک و پنجاه هزار و در دمشق یک لک و هشتاد هزار سابق دمشقیان شمشیر خوب میساختند اکنون آن
صنعت را فراموش کرده اند و در شهر ... که بر ساحل یونان واقع است یک لک و بیست هزار مردم اند اگر چه
شهرهای روم بسیار آبادان هستند لیکن دهاتش ویران هستند زیرا که بسبب ظلم و خیانت حاکمان ساکنان
دهات برخاسته در شهرها سکونت اختیار کرده اند در گرما هوای روم بسیار گرم میشود و در سرما اگر چه معتدل است
لیکن وبای طاعون شایع میشود که شهرها را ... میشوند زمین روم سیر حاصل است مگر از جور عمال ویران
میباشد و اشیای روم قابل تجارت [illegible] چینی و میوه ها است و در تواریخ
روم ایشیه حال ... است که سلطنت عظیمه از قدیم [illegible] کرده بعد از ان عهد اسکندر
فارس نابود ساخت بعده چند سال قبل از عیسی ملکهای روم بتدریج در عمل رومیان آمدند و در چهار
صد عیسوی که سلطنت رومی به دو حصه منقسم شد یکی شرقی و روم غربی آنوقت روم ایشیه داخل سلطنت شرقی
بود در سال یکهزار و یکصد عیسوی ترکان بر روم ایشیه مسلط گشتند لهذا اهل انگلند روم ایشیه را ترکی نام نهند
نام کلان جزایر ... رودس و قبرس و ساموس و مطیلین که در عمل پادشاه روم اند و کلان دریاهای روم
... افراسی ... **فصل نهم در بیان عرب** عرب یک جزیره نمای وسیع است
جانب غربی آن بحر قلزم و ... شمالش روم ایشیه جنوبش بحر هند شرقی ملک فارس طولش
یکهزار و چهار صد میل و عرضش ... صد میل است مردمان در عرب قریب یک کرور باشند اکثر عرب از روم
بدوی و در خیمه ها میباشند و جا بجا گشت کاری کنند و سخت دل و قوی الشهوت و حریص زنان و متعصب اند
و غارتگری و قزاقی را کسب پیشه خود میدانند درین قوم پادشاه نیست مگر هر قبیله یا ... بلحاظ ... شیخ
میدارد و طریق اهل شهر مثل شهرها نیست و میان عربستان کوهستان است و گرد اگرد ریگستان ... کوه
سینا که در تاریخ بنی اسرائیل نامی است طرف مغرب و شمال در کنار بحر قلزم واقع ... دریا

در عرب نخلیست و محاصل عرب اسپان و شتران و قهوه چنانچه اسپ عربی مشهور است و نام کلان شهرهای عرب
مکه و مدینه و جده و مخا که بسیار مشهور اند و مسقط که بر خلیج فارس واقع است سابق در مکه مدارس و کتب خانها بسیار
بودند اکنون آن همه ویران سرا گشته اند و کتب آنها ضائع شده و از تاریخ عرب چنان ظاهر میشود که ملک عرب در کدام
سلطنت کلان گاهی داخل نشده بعد از آن عهد محمد بعد از آن عهد خلفا که بقدردانی علم مشهور بودند از انجا که
بعضی از اهل هند طریقه محمدی میدارند لهذا حکیم الهند احوال بالاجمال و حلیه محمد صلی الله علیه وسلم موافق کتب اسلام
مینویسد تا مسلمانان زیارت پیغمبر خود بچشم دل نمایند در تواریخ است که مدینه سابق یثرب نام داشت محمد صلی الله علیه وسلم
آنرا مدینه خواند گلستان نخلستان بسیار دارد هوایش در غایت گرمی است مقسومات از انجا بوی زیاده سید
پیغمبر خفته کرده بوجود آمد سن محمد صلعم شصت و سه سال بود هرگاه چهل ساله شد با خدیجه بیوه نکاح کرده برتبه نبوت
سرفراز شد و سیزده سال در مکه ماند پس از ان در مدینه آمده ده سال بسر کرد در آن ده سال پنجاه و شش سریه
بر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با مخالفان دین غزا کرد و در نه غزوه بنفس خویش مقاتله نمود و حلیه محمد صلعم گندم
رنگ انگشت کشاده پیشانی باریک [illegible] ریش کشاده کی میان دندانها هر دو دست دراز
انگشتان درشت قدر دراز [illegible] خطی از موی از سینه تا ناف رسیده بیان شکل کعبه
شکل شش پهلو دارد طولش بیست و چهار ذرع و عرضش بیست ذرعه و ارتفاعش بیست و هفت ذرعه
دروازه اش جانب مشرق است و حجر اسود که استلام آن بزرگترین شرف باشد بر در خانه موضوع است
حکیم الهند وقائع سال هفتم از یازده سال که متضمن عروج محمد است می نویسد وقائع سال هفتم
از هجرت درین سال محمد صلعم بسلاطین عصر نامها نوشت اصحاب گفتند که ملوک نامه بی مهر اعتبار نمیکنند
پس انگشتری ساختند از نقره و بران محمد رسول الله نقش کردند و بر نامها مهر ساختند آن انگشتری در عهد
عثمان رض بچاه افتاد جمله هفت نامه بود یکی بخسرو پرویز پادشاه ایران دوم به نجاشی والی حبش سوم
بهرقل بادشاه روم چهارم بسلطان اسکندریه پنجم بحارث صاحب شام ششم بهوذه حاکم یمامه هفتم
بفرمان روای بحرین خسرو نامه محمد صلعم بالای نام خود دید برآشفت و نامه را پاره کرد و بوالی یمن نوشت
که شخصی که دعوی نبوت میکند بسته نزد من آرید والی یمن دو کس بمدینه فرستاد بایشان محمد صلعم و علی رض
گفتند که جوابش موقوف بر فردا است درین اثنا خسرو پرویز را پسرش شیرویه قتل کرد و نامه بوالی یمن
رسید که بمحمد صلعم تعرض نرسانند والی یمن ایمان آورد و ابنای فرس و اهالی یمن ایمان آوردند و بجای عجمی زبان

حبشه یمان آورد و هرقل ملک روم از بیم ﷺ والی ملک یمان بنیاد و دو حاکم اسکندریه چهار کنیزک و هزار مثقال طلا و استری
و خواجه سرائی و دراز گوشی ارسال داشت و حارث والی شام آماده حرب شد هرقل منع کرد چون والی یمامه در جواب نوشت
که بعضی از دیار خود بمن گذار تا ایمان آرم محمد ﷺ گفت که اگر خوشه خرما بر زمین افتاده باشد او از من نخواهد هم والی
بحرین ایمان آورد **وقائع سال یازدهم** محمد ﷺ اول سال بیمار شد و صحت یافت باز بیمار شد و مرض
تیز آمد گشت محمد ﷺ باصحاب گفت که دوات و قلم بیارید تا وصیتی نویسم که شما بعد من گمراه نشوید فاروق گفت رسول
را مرض بر احمت آورد قرآن میان ما بسند است علی علیه السلام گفت دوات و قلم باید داد درین گفتگو آواز بلند شد رسول ﷺ
بهوش آمد و گفت که نشاید پیش پیغمبر نزاع کنید از نزد ما برخیزید این اختلاف اول است **فصل دوم**
در بیان هندوستان هندوستان ملکی است بسیار کلان نهایت وسیع و از جهت قدامت
و کثرت آبادی و افزونی محاصل و ادب مشهور عالم است بحساب میال طول هندوستان از جنوب تا شمال دو هزار
میل است و عرض از شرق تا غرب یکهزار و پانصد میل [illegible] غربی هندوستان ملک عرب و فارس شرقی ملک برما
و چین شمال تبت و ترکستان جنوبش بحر [illegible] که در شرق هندوستان از [illegible]
کوه آمده در خلیج بنگاله می افتد و دریای جمن و گنگا [illegible] آسام است [illegible] در گنگ می آمیزد
و در مغرب هندوستان دریای سنده است که پنجاب گویند از پنج نهر مخلوط است لهذا ملکهای اطراف این پنج
نهر را پنجاب نامند و در جنوب هند نربده و گوداوری و کشنا که هر سه بطرف مشرق رفته در خلیج بنگاله
پیوسته اند و از جبال مشهوره هندوستان همالیه است که در تمام جهان مشهور است زیرا که دیگر کوه در بلندی
نمیرسد و این کوه مابین هندوستان و تبت واقع است و در دکن کوه گهات که شرقاً و غرباً محاذی دریا
مشهور است اشیای هندوستان قابل تجارت نیل و پنبه و افیون و ململ و ابریشم و برنج و شکر و شال و انار و زیره
و جواهر چنانچه اقسام الماس و زمرد و انواع یاقوت و لعل هندوستان در تمام عالم نامور است در ملکهای
جنوب هندوستان در موسم گرما گرمی بافراط میشود و دیگر ملکهایش بسبب اعتدال هستند باشنده هندوستان
ده کرور از انجمله هفت کرور و پنجاه لک هنود و دو کرور و پنجاه لک مسلمان و انگریز و یهود و غیره اهل هند با همه
ادب بسیار هستند لیکن راستی و صفای دل ندارند و دوستی میان ایشان بی غرض نباشد و در صنایعات
چابکدست و هوشیار هستند مگر از صنعت جر اثقال وقوف ندارند اگر علم جر اثقال در ایشان آید
در حکمت صنایعات نامور عالم شوند در آئین اکبری است که در قرن های هندوستان [illegible] زبان

سخن بعد از اینها بیان اختلاف که از هیچ یکی یکدیگر یار ندارد و بشمار سخت و آنچه دریافت نشود دوازده گونه است
دهلی بنگاله ملتان مادهو اره گجرات تلنگانه مرهت کرناتک سنده کابل کشمیر بلوچستان سابق
هندوستان در عمل راجها بود و اول پادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که پایه تختش ملک
اوده بود و آخرین راجهای هند پرتاب چند معاصر نوشیروان عادل بود بعد از ان در هندوستان
ملوک الطوایف شد و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج گذار پادشاهان ایران بودند و در سنه
دو صد هجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده ملتان و لاهور و دهلی و قنوج را
بتصرف خود آورد و شهر سومنات و نگرکوت و شهرها و دیگر شهرها که در آن بتخانها نامی بودند خراب ساخت
و هنود برای محافظت بت سومنات جنگ کرده زیاده از پنجاه هزار کشته شدند بعد محمود غزنوی پیغام فرستادند
که عوض هشت کرور روپیه سومنات ما را دهید غزنوی گفت که بت فروش نیستم آن بت را از اره دو نیم کرد
گویند از شکمش جواهر گران بها در قیمت زیاده از هشت کرور روپیه برآمد و تا یکصد و پنجاه سال سلطنت
هندوستان در خاندان غزنویان [illegible] سال در خاندان مختلفه ماند از انجمله قطب الدین
ایبک که پیشتاهی شهاب الدین [illegible] بود [illegible] اسلام بسیار کرد و حکام هنود را قتل و خارج
ریاست کرده ملکهای ایشان در تصرف خود آورد و در سال پانصد و شصت هجری امیر تیمور یورش
هندوستان کرده در دهلی آمد و دو لک آدم را قتل نموده دهلی را ویران ساخته برگشت و بعد یکصد و بیست
و هفت سال ازین حادثه بابر پادشاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دهلی غالب آمد و اکبر نبیره اش که نهایت
عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از هنود و مسلمان تا حال تعریفش میگویند قندهار و ملتان و کابل و کشمیر
و گجرات و مالوه و سنده و اجمیر و بنگاله را بتصرف خود آورد و بعد از آن جهانگیر و شاهجهان و عالمگیر
پادشاهی با رونق و حشمت کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت محمد شاه
نادر شاه پادشاه ایران در هندوستان آمده سلطنت مغل را تباه کرد و باز در عهد محمد شاه از عدم اتفاق
امرای دهلی بلکه حسب طلب یکی از وزرای محمد شاه در دهلی آمده هجده کرور و پنجاه لک روپیه نقد سوای جواهر
و دیگر اسباب گران بها گرفته و در ملکهای کنار دریای سنده مثل کابل و قندهار عمل نموده برگشت و در سنه
یکهزار و یکصد هجری قوم انگریز از پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و بیشتر قوم فرنچ و پرتگیز
و فرانسیس در هندوستان بودند اکنون که سنه یکهزار و دو صد و شصت و سه هجری است جمله ملکهای هندوستان

در عمل انگریز است در اکثر ملکها انگریز فرمانروا هستند و در بعض ملکها مثل لاهور و گالکنده حاکمی از طرف
انگریز می باشد لیکن در کابل و قندهار که در عمل افغانانست عمل انگریز نشده تحقیقی نماند که هندوستان منقسم
بست و شش ملک است حکیم الهند هر ملکی را بتفصیل می نگارد بیان ملکهای اطراف گنگ که در مشرق هست هفت ملک
بر کنار گنگ آباد هستند **بنگاله** ملکیست وسیع مؤلف هفت اقلیم گوید که هوایش بنهایت اعتدال دارد حاصلش
برنج و شیر و فوفل و فلفل دراز و ابریشم است انبه و انناس و کیوله و کتهل و کیله بسیار و خوش مزه پیدا می
شود و شگافتش لیشاجی را خوب بافته اند تاج خان افغان حاکم بنگاله از امرای شیر شاه جهت نامم غزالی ململی
فرستاده بود که بست و هفت درعه طول و یک و نیم درعه عرض داشت هر گاه در مشت گرفتی همه پنهان شدی
طولش چهار صد کروه عرضش دو صد کروه و بست و هفت سرکار یکهزار و یکصد و نود محال بد خلش چهار
کرور و پنجاه لک دیپه **کلکته** بندریست مشرق بنگاله مائل جنوب بنهایت آبادان عمارات عالی و قلعه استوار
دارد دار السلطنت انگریزان هست که [illegible] هندوستان هستند **حکیم الهند** نوشتن قومی که از
طرف پادشاه انگریز و کمپنی در هندوستان [illegible] هندوستان مناسب دانسته
لهذا در یافت فوج متعینه هندوستان از کتب معتبرهٔ انگریزی [illegible] مرقوم ساخت باید دانست که
انگلند یعنی انگریزان نوکر پادشاه انگلند هست و فوج مردم هندوستان نوکر کمپنی است تعین فوج در سه مقام
است که بمقام احاطه گویند یکی **بنگال** دوم **مندراس** سوم **بمبئی** حکیم الهند فوج متعینه هر مقام بتفصیل می نگارد

انجیر یعنی مقام فوج پیاده وسوار	بنگال احاطه	مندراس احاطه	بمبئی احاطه	جمع
رساله سواران گوران ولایت	٢	١	١	٤
رساله نکر سواران هندوستانی	١٠	٨	٣	٢١
رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و قواعد	٥	+	١	٦
جمع رساله های هر قسم مرقوم	١٧	٩	٥	٣١
پلتن های پیاده گوران ولایت	٩	٩	٥	٢٣
پلتن های پیاده هندوستانی	٧٤	٥٢	٢٦	١٥٢
پلتن جنگی قدیم که اکنون نصف تنخواه در خانه یابد		١		١
پلتن های [illegible] هندوستانی	١٥	٢	٤	٢١

بیشتر از گهیرپل شکلش از اناث و ذکور حسین و دولتمند و بعضی بغایت خوبصورت میباشند خصوص حمال [illegible] و ناز نسوان دران
انجا که قلم از بیان عاجز است احمد آباد شهریست آباد کرده احمد شاه کاریگران چابکدست و اهل هنر یکتا صنعت بشمار آیند
گزین هنرها [illegible] زبده و بهشتی و سرستی بیشتر کشتکار جوار و باجرا است در آئین اکبری نویسد که از زمین تا بر درود به
که صد کرده باشد انبه از آنست که بالیده و شیرین بر دهد و برخی در خامی شیرینی آرد انجیر گزیده انگور میانه و گل و میوه
بسیار خربزه در زمستان و تابستان تسلط افزاید هر بار دو ماه فراوان شود از انبوهی درخت بشکار عشر
کاریگران انجا تقلید قماشهای ایران و توران و فرنگ نمایند و انواع سلاح خوب بسیار سازند طولش سه صد و شصت کروه
عرضش دو صد و شصت کروه نه سرکار و یکصد و هشتاد محال سیزده بندر خراجش سه کرور و پنجاه لک و [illegible]
گجرات ولایتی است گجه طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه تازی آنولایت بقیمت یکهزار روپیه بفروش رود
کروه میشود باشندگان گجه دراز بالا و دراز ریش و گندم رنگ و قوی هیکل و دلاور میباشند اله آباد که در قدیم
پراگ میگفتند ملکیست آب و هوایش معتدل [illegible] یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و بست کروه شانزده
سرکار خراجش یک کرور و پنجاه لک و [illegible] است در میان گنگ و جمن مثلث الشکل
واقع مولف حدائق الاقالیم گوید که نقشه قلعه اله آباد را [illegible] اول ای دیدم مرقوم بود که تا
کرور روپیه در تعمیرش صرف شده و طبقه چهارم را که از غبار پنهان شده بود از سوختن ذخیره ها هم آگاه گشته
کردند چیزی مثل توپ از چرم خام تو بر تو نشانیده در طول قریب هفت ذرعه برآمد متحیر شدند راقم از تا شهر
جونا تهان [illegible] حال کرد فرمود که اختراع توپ از هندوستان است هندوان در سابق از پوست حیوان
میساختند و سه چهار بار سر میکردند حکیم الهند میگوید که استخراج شمشیر از هندیان است عجب نیست که توپ
نیز هندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهند نیز سلاحی عجیب استخراج کرده که از یکبار بر گردان هزار بار ضرب توانکرد
و به ضرب صف پنجاه کس نیست میشود و ان شاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل السلاح و دیگر استخراجات
حکیم الهند در خاتمه کتاب مرقوم خواهد شد کالنجر قلعه ایست بغایت متین بر کوه از ابنیه راجه کیدار از علیه گنگا و
بادشاه ایران [illegible] تا شهر [illegible] بوسط مؤلف حدائق الاقالیم گوید که [illegible] در شهر بنارس رسید شهری دید مختصر اکثر
عمارات از سنگ و خشت و اناث انجا اکثر در حسن و ملاحت بی نظیر [illegible] که از جمله چهار قسم اناث و از بد منی فروتر
و از سوم و چهارم افزون تر باشد انجا پیدا میشود بنارس شهریست بفاصله سی و چهار کروه از اله آباد
سمت مشرق واقع مسکن حوران خورشید لقا و معدن حسن روح افزا علی حزین شاهزاده ایران گفته از بنارس

نزد معبد عالم است انجا بر برهمن بچه لچهمن نام است انجا تحسیم الهند گویند نسوان جمیل نوجوان آنجا سرو قامت
لطیف اعضا بد شکل نرگس چشم گل رخسار رخشنده برق سراپا ناز حسن اناث باشندگان آنجا که خارج از بیان
است تا کجا نویسد دیگر از کلان شهرهای الهآباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ واقع کلاب آنجا بسیار
پیدا میشود دیگر جونپور که معدن فضلا است **اوده** ملکیست خوش آب و هوا زمستان و تابستانش معتدل و
تمام غله آنجا از نهایت و اکثر میوه های روی زمین بافراط و خوب پیدا میشود و نیز اوده شهریست کلان کنار
دریای گهاگهرا تختگاه راجه رام چندر طول ملک اوده از سرکار گورکهپور تا قنوج یکصد کروه و عرض از شمالی
کوه تا سنگرور تابع الهآباد صد و پانزده کروه پنج سرکار لکهنو و بهرایچ و خیرآباد و گورکهپور و اوده مداخلش
یکصد کرور و سی لک روپیه **لکهنو** شهریست بر ساحل جنوبی دریای گومتی قند و اوله و کمان آنجا معروف است
اکنون باشندگان لکهنو صنعت کمان فراموش کرده اند وزیر الممالک آصف الدوله امام باره و مسجد وسیع
و بلند بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در [illegible] نباشد **گورکهپور** شهریست شمال دریای
گهاگهرا واقع برنج و روغن [illegible] همالیه که نداریه نیز گویند نهایت بلند
از و فشل و کوهی دیگر در بلندی [illegible] است شمال گورکهپور بر کوه نداریه شهریست نیپال بسیار آباد و
زرخیز باشندگان آنجا سفید رنگ دراز بالا و قوی هیکل میباشند آنجا از خاک شستوی دریای طلا حاصل
میشود کماوون و تبت و کشمیر نیز بر همین کوه است **دهلی** در آئین اکبری مینویسد که نخست اندرپت نام داشت از
اقلیم سوم درازی صد و شصت و پنج کروه پهنا صد و چهل کروه و بعض جا صد و سی کروه آب و هوایش دیگر اعتدال
هشت سرکار مداخلش هفت کرور پنجاه لک روپیه در آئین اکبری است که کماوون از سرکارهای دهلی است
لیکن صحیح است که کماوون ملکیست علیحده بر کوه نداریه واقع آنجا دریاییست که از ریگ شستوی قرضها
طلا حاصل میشود در روزن خانهای باشندگان آنجا زنبوران خانها میسازند و در وقت گرفتن عسل بقدر
که از قدیم مقرر است حرکتی نمیسازند اگر کسی وران طمع کند ناخوش شده راه صحرا میگیرند بعد از ان مالک خانه
جمعی همراه گرفته دنبال زنبوران میرود و آنوقت باز در روزن آمده جا میگیرند باشندگان آنجا تصویر مقصود
راجه را در ظاهر و باطن پرستش میکنند زنان آنجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زرد رنگ و بینی پست و بدبو
و بی شرم اند **اکبرآباد** ملکیست در وسط هندوستان واقع سابق آگره نام دهی بود سکندر لودی تختگاه
خود ساخت و شهر بادل گده مشهور ساخت اکبرشاه وسط هندوستان تصور نموده اکبرآباد نام نهادند و قلعه

سنگین بخرج سی و پنج لک روپیه بعرصهٔ چهار سال تعمیر نمود و اکنون در عمل انگریزان است گلاب و عطر آن شهر بغایت
پسندیده بود و جمالی که قسمی از خربزه است بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلکشا و روح افزاست طولش
یکصد و هفتاد کروه عرضش صد کروه چهارده سرکار مداخلش چهار کرور و پنجاه لک روپیه مولف حدائق الاقالیم
گوید **گوالیار** شهریست مختصر شهرپناه سنگین دارد و الحال جابجا ریخته دکانهای آهن در انجاست و
گلاب و یاسمین انجا در غایت لطافت و افزونی باشد باشندگان انجا در حسن و نغمه پردازی مشهورند
میر محمد امین باشنده گوالیار که اصلش از روم است و بارها بقسم نهایت موفقت میدارد تفنگی ساخته که بغیر
باروت گله بصدای خفیف بر می آید چه از صنعت در خزانهٔ تفنگ هوا بند کرده گله بران نهاده حرکت میدهد و
از صدمهٔ هوا میرسد و گله از تفنگ میجهد و کارگر میشود و زخمی کند و از کلان شهرهای اکره قنوج است که در سلف
تختگاه راجهای عظیم هندوستان بود و مشهور بیره انجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف و خوش مزه
میشود و الهیار عثمانی گوید که راقم [illegible] بفاصله [illegible] کروه از شهر در شمال و مغرب واقع رفته تماشای
عجیب و حسن بیرون از توصیف مشاهده [illegible] هر روز مانده دختران نوخیز ما بین
سیزده و بیست سال در نهایت حسن و جمال در میدانی [illegible] مجتمع شده تا شب بنغمه پردازی و
بازی با یکدیگر بسر برده بمکانهای خود مراجعت میسازند کانهپور که بر ساحل جنوبی گنگ است بدست
ملکهای اطراف رسیده که غرب هندوستان است و هشت ملک کنار سنده واقع **لاهور**
ملکی است آبش هوایش نهایت سازگار کشتکارش بسیار خوب و بیشتر از آب چاه سرسبز میشود و اسپ انجا
بسیار گزنده و مثل عراقی باشند از رنگ شعری طلا و نقره و مس و روی جست و برنج و شیشه بر می اید و شش
دریا کشن [illegible] دارد ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و سنده لاهور شهریست بر ساحل دریای راوی
آبادیش بخلف رام چند که لهور نام داشت نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم همتا و بوفور اقمشه
و انواع اطعمه بر اکثر شهرهای هند رجحانی دارد انگور و خربزه و برف بافراط است و شهر لاهور را بین
شاهجهان آباد و پیشاور [illegible] پانزده منزل سمت مغربی لاهور پیشاور مسافت دارد و پانزده منزل
سمت مشرق دهلی است طولش از آب ستلج تا دریای سنده صد و هشتاد کروه عرضش هشتاد و شش کروه
پنج سرکار و دویست و سی محال مداخلش دو کرور و پنجاه لک روپیه **ملتان** ملکیست زمستانش معتدل
تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بارد چهیت و شطرنجی نیکو میسازند بهکر [illegible] دشتی است محل [illegible]

تابستان سموم وزد و هر سال دریای سنده از جنوب بشمال گراید آبادی ساحل شمالی را خراب می کند
طولش چهارصد کروه عرضش یکصد و بیست و پنج کروه سه سرکار مداخلش هشتاد لک روپیه آنجا کشمیر ملکی است
ریگستان بسیار دارد و معدن الماس آنجا است آنجا پیاز در آید و جو و باجره و موتهه فراوان شود و بهشتم
عالم در هند نقد کم رواج دارد فصل ربیع ناقص شود زمستان باعتدال تابستان گرم [illegible] راجه تهتهه
والی آنجا بود که برانند رنجیت دهلی مستولی گشته طولش یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و پنجاه کروه هفت
سرکار یکصد و هشت محال مداخلش یک کرور پنجاه لک روپیه **مالوه** ملکیست آبش و هوای معتدل دارد در
تاریخ جهانگیریست که بارش اینجا چهار ماه شود و در قلب سه شبها احتیاج بالاپوش افتد زمین آنجا نسبت دیگر
جاهای هندوستان بلند است و کشت فصلین نیکو میشود و انگور دو بار میرسد یکی آنکه در آفتاب حوت باشد
دیگر وقت بودنش در اسد اولین شیرین تر و بسیار لطیف میباشد درین ملک فیل بسیار است و باشندگانش
اکثر دهقان و اهل حرفه هستند [illegible] ولیست و سی کروه دوازده سرکار سیصد
محال مداخلش یک کرور [illegible] حکومتش تهته است جامع جمیع اشیا
[illegible] از کشاورز میگیرند کان آهن و نمک [illegible] محصول و هر گل
و میوه فراوان انناس نهایت خوب میشود دو [illegible] کروهی تهته کان سنگ زرد واقع دراز و کوتاه برای عمارت
می تراشند خوردنی ساکنان آنجا برنج و ماهی است طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه چهار سرکار
پنجاه و هفت محال و پنج بندر است مداخلش یک کرور بست لک و [illegible] عثمانی در حدائق الاقالیم نوشته
که از اتفاقات عجیبه در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در صوبه سنده بمقدار هشتصد هزار جریب ریزهای قند و نبات
از آسمان بارید میر عبد الجلیل وقایع نگاری آن صوبه داشت این رباعی در وقایع نوشت **ابیات**
فرخ سیر آن پادشه بابرکات * چرخ از ادب و شده بشیرین حرکات ‖ در سال هزار و یکصد و
بست و چهار * باران بارید ریزه قند و نبات * راقم آن ریزهای قند و نبات بسیار دیده صاف
و براق مثل ژاله بود تند قوامش آنقدر سخت بود که در دادن می کوفتند ابوالفضل [illegible] آنجا خروج مسلمانان
در ولایت هند مینویسید برهمنی چچ نام وزیر راجه سنده شده بعد فوت راجه بجایش نشست در زمان
عمر خطاب رض مغیره ابی العاص با لشکر بسیار از راه بحرین در هند آمد سپاه سنده برای جنگ ایستاد
مغیره در [illegible] شد و در خلافت عثمان رض برای تحقیق احوال هند آگاه خودی را فرستادند

فرستاده چنان آگاهی ساخته که اگر لشکر بسیار زود از وقت نرسد و کم کاری نکنند علی الفور در خلافت خود لشکری
فرستاد و تختی سرحد دهلی را انتها کرده تا آگهی فوت خلیفه باز گشتند پنج چهل سال کامرانی کرده فوت شد
داهر پسر جرد پنج بر مسند ریاست نشست حجاج چون شکارت یافت عماد الدین محمد قاسم را که ابن عم
داماد حجاج بود دسته فرستاد محمد قاسم چند بار با داهر آویزشهای سترگ نمود در روز پنجشنبه دهم رمضان نود
و نه هجری داهر در جنگ نقد زندگی سپرد محمد قاسم دختران داهر را با دیگر نفایس نزد حجاج فرستاد
حجاج فوت کرده بود نزد ولید بن عبد الملک که خلیفه بود بردند او بر یکی از آنها عاشق شده در شبستان
خویش طلبید آن حیله اندوزان پیش خلیفه ظاهر کردند که محمد قاسم دست تصرف بر ما گشاده خلیفه از
تند خویی بی پرهیز نمود در خشم آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامیکه
محمد قاسم [illegible] که بدر رسی هر چند والی قنوج دست برد می نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیری آن داو
چون بدار الخلافت آوردند خلیفه بدان دختران نمود گفتند شکر خدا که قاتل پدر خود را به سزا رسانیدیم و کام
دل بر گرفتیم بالجمله دل [illegible] که از مسلمانان [illegible] قاسم بود که در نود و نه هجری
بر سنده دست یافت کشمیر از لاهور [illegible] کرده [illegible] مسافت میدارد در ظفرنامه
کشمیر ولایتیست قریب خاق وسط اقلیم چهارم پیرامونش حصاری از جبل کشیده در آئین اکبری مینویسد
اگر یک باغ همیشه بهار یا قلعه آسمان پایه خوانند سزاوار آبشارهای سامعه افروز هوا سازگار شگلهای
روح افزا شگفته گل سرخ و نرگس خود رو و صحرا صحرا اشمار گلهای از اندازه بیرون بهار و خزان بس
ستمگر و مار و کژدم اینجا نبود و پشه و مگس [illegible] اوان غنی کشمیری گوید حسن سیاه اینجا گریست نخال
خال است به کشمیر در صباحت و شکر جمال هست در موضع پن پوره دوازده هزار بیگهه زعفران زار
زاییست طولش یکصد و بست کروه عرضش بست پنج کروه چهل و شش محال مداخلش پنجاه لاک روپیه
کابل ملکیست در لطافت آب و هوا و خزان و بهار بی همتاست گوناگون میوه نشاط افزاید لیکن جزیره
بخت [illegible] تنگی نمود [illegible] هر چهار سو گرویده واقع زود آمدن غنیم بس دشوار در سنه یکهزار
دو صد هجری تیمور شاه افغان بر صوبه کابل [illegible] بار فرمان روا بود [illegible] چرخ می آرد طلا و نقره از زر شد مهر
و ماه تا گشته بر چهره نقش سکه تیمور شاه + حالا نیز که هزار و صد و شصت و سه هجری است کابل در قبضه
در تصرف افغان هست طولش صد و پنجاه کروه ست عرضش صد کروه هشتصد سرکار سی و شش محال

مداخلش پنجاه لک روپیه قندهار قلعه دارد که در گرما سخت گرم شود و بعد سه چهار سال ریزش ابر نشاط
آرد گل و میوه فراوان گندم بس سفید بود و دستهای زنانی برند خربزه خوب فراوان شود کان آهن در
کوه انجا واقع و غربی قندهار گرمسیر ملکیست شتر تیزتگ بسنده و کهسار آنجا برف پیوسته بود طولش سه صد و
عرضش دویست و شصت کروه چهار محال هشت هزار و یکصد و چهار تومان یعنی ... میدارد مداخلش
... روپیه **بیان ملکهای جنوب هندوستان** که عبارت از ملکهای است که جنوب نربده
واقع هستند باید دانست که ملکهای جنوب هندوستان آنقدر زرخیز هستند که جای دیگر نباشد سوای ملکهای
انگریزیه جنوبی برار ملکیست وسیع میان دو کوه جنوبی آب و هوا نیک میدارد در موضع ... گده کان
الماس واقع گشته کار گزیده شود در رودها فراوان در صحرایش فیلان بسیار میباشند ... ستارگده ... نام
از حصارهای آنجا است ایلچپور بزرگ شهریست ... له سنگین حصاریست طولش دویست کروه عرضش
یکصد و هشتاد کروه دوازده سرکار دو صد محال مداخلش ... چهار کرور روپیه خاندیس ملکیست خرد بسیار
آبادان هوایش دلکشا تابستان [illegible] ... جواری و شالی است برخی جا سه بار شالی
... بود و بران بسیار نازک و خوش [illegible] کرده خیزد در بارش گل شود و نهر تاپتی ...
... درختهای عود و صندل بسیار ... کلان ترین شهرهایش برهانپور است طولش هفتاد
و پنج کروه عرضش پنجاه کروه پنج سرکار دوازده محال مداخلش یک کرور پنجاه لک روپیه مرهٹه
ملکیست معروف باورنگ آباد و دولت آباد ... سابق بیرنوگده شهرت میداشت سکانش ... را خوب
دانسته اند کاغذ آنجا با نام و مثل خطا باشد هوایش معتدل چهار ماه ریزش ابر شود میوه های آنجا نهایت
خوبی دارد باشندگان مرهٹه اکثر حسین و خوب شکل و نیکو معاش و دولتمند میباشند درخت انبه
دو فصل بار میدهد و غله همیشه ارزان انواع قیمتی جواهر نفیسه اینجا می آرند طولش یکصد پنجاه کروه
عرضش صد کروه هشت سرکار هشتاد محال مداخلش دو کرور روپیه تلنگ ولایتیست متضمن مضافات
کثیر و نهایت آبادان نام دار الملکش گلکنده است که از کثرت باغات و خوبی عمارات و لطافت آب
و هوا بر دیگر ولایات هند رجحانی دارد دوشیزگانش حسین و ملیح باشند و درین صوبه کان الماس واقع
است ازان الماسی بر می آید که در آب و تاب صفائی رنگ مقدار بر الماسهای جای دیگر فوقیت دارد
طول و عرض و مداخلش معلوم نشد دیگر ملکهای جنوب هندوستان کرناٹک و بیجاپور و میسور و گوا

و بندر که نهایت آباد و زرخیز هستند و طول و عرض و مدخلش معلوم نیست در بحر هند جزائر منسوب بهند
بسیار کلان و آبادان هستند از انجمله جزیره سرندیپ که بیانش می آید بسیار نامی است و دیگر جزائر
مالدیپ و لکهدیپ و کلپیناز و در جنوب هندوستان یک وسیع جزیره نما دخلیست که نامش ملاکه است
سه طرفش بحر هند و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه فام و موی سر دراز میباشند
و همه بتجارت پیشه اند و در بعض جزائر بحر هند کوهیها دارند و به غارتبازی و خونخواری مشهور اند

فصل یازدهم

در بیان جزائر آسیه بیان جزائر جاپان جزائر چند بسیار کلان و آبادان
را در بحر الکاهل که بحر پاسفک گویند بر کنار چین واقع کرده در شمردن جزائر بسیار صعوبت است
مردم جاپان در صنعتها مهارتی کامل دارند و در ادب و قاعده مشابه اهل چین و مثل چینیان از اقوام
دیگر متنفر هستند و دادوستد فقط از اهل چین دارند هوای جاپان بسیار موافق و فرحت افزاست
و زمین آنجا بسیار زرخیز مگر گاه گاه زلزله می آید [illegible] آنجا در تمام عالم نامدار است و با این خرابی در [illegible]
جا نمی شود اهل جاپان همه بت پرست [illegible] مشابهت دارد و در تحریر مشابه
اهل چین اند و حکومت ایشان متعلق پادشاه [illegible] ایشان بلحاظ گروان یعنی [illegible]
میدارد و **بیان جزیره سراندیپ** که انگلش سیلون و اهل هند سنگلدیپ گویند و در [illegible]
جنوب کرناتک بفاصله بیست و چهار کروه واقع است سابق در میان جزیره سراندیپ و کرناتک [illegible]
مستطیل واقع شده یکی را بدیگری متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم ریخته و از احاطه بحر محیط بود
جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش و فرح افزاست و زمینش جید و زرخیز و ابازیر مثل
قرنفل و جوز بویا بافراط و خوب پیدا میشود و فیل و مروارید و لعل و یاقوت آنجا بسیار نامدار میباشند
و شهرهای نامی این جزیره کولمبو و جافناپتن و ترنکامالی است سابق جزیره سیلان در عمل پرتگیز
بود و بعد ازان در عمل فرنج آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلند باشند کانش همه بت پرست
بوده اند [illegible] از چهار اقسام زنان که در حسن و جمال و جمله صفات و خصال بی مثال
میباشند در همین جزیره پیدا میشود و حکیم الهند اوصاف پدمنی از هندیان آنقدر شنیده که تا کجا نویسد
چنانچه قصه رفتن رتن سین راجه مشهور که سرکار اجمیر است در اودیپور و نشستن بر جهاز و رفتن
درین جزیره و از حسن تدبیر و مشقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاء الدین پادشاه

دهلی از استماع حسن و جمالش و خواستن او را و غضبناک شدن راجه رتن سین از استماع این خبر و کارزار کردن سلطان
علاء الدین و قید کردن راجه را از بهانهٔ ضیافت و حواله کردن رهائی راجه بر آمدن پدماوت و خبر شنیدن
پدماوت و فرستادن لشکر در محفهها و ظاهر کردن سواری پدماوت و تلقین نمودن سرداران لشکر را
که هرگاه در دهلی رسند بعلاء الدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده ام تاوقتیکه
[illegible]ن طلاق نمیدهد سلطان را خواستن خلاف شریعت است لهذا رتن سین را نزد من فرستند
تا از و اجازت گرفته نزد سلطان آیم و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پدماوت و بر آمدن
مردمان جنگی از محفهها و کارزار کردن مردمان راجه بلشکر پادشاهی و روانه شدن رتن سین در اجمیر و عاجز
کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ یکی از راجهای جوار و ستی شدن پدماوت بالاش
راجه در هندوستان نهایت اشتهار دارد در حدائق الاقالیم است که سراندیپ چند جا معدن
و سیم و الماس دارد و دوری اش هشتاد فرسنگ است [illegible] که سراندیپ زیر خط استوا است لهذا
هشت فصل آنجا میشود دو [illegible] دو تابستان و اشجار و نباتات [illegible] بار دو
[illegible] در بیان جزائر [illegible] دو کلان هفده جزائر در شرق و جنوب [illegible]
[illegible] دیگر هستند طالب اصفهانی [illegible] این جزائر رفته بود حال آنها در کتاب خود می نویسد
صورت اهل این جزائر بمردم [illegible] و چین برابر است همه گندم رنگ و [illegible] و دراز قد و قوی خلقت
و جسیم و کثیر النشاط میباشند و غیر از لنگوته باریکی رخت دیگر ندارند با وجود ضخامت بدن اعضای تناسل
ایشان بسیار خرد میشود چون بجهت شکار در آبادیهای ایشان عبور افتاد دختران و پسران نمکین
شمائل و حسین بسیار بنظر آمد خانهای ایشان همه کاهی مدور میباشد خانه بزرگان دو سه طبقه میدارد
و سقف هر طبقه از بانس می باشد طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند سازند و طبقه وسط
برای مردان و طبقه سوم برای زنان مذهب ایشان اسلام است زنان ایشان در پرده می باشند
با غیر مرد تکلم نمی سازند چون آبادیهای این جزائر زیر خط استوا است لهذا دو بهار [illegible] دو خریف و دو زمستان
و دو تابستان میشود اناناس بسیار لطیف و لیمو بر چند اقسام و خوش مزه و قاز و مرغ و [illegible]
خوب میشود و نارجیل نهایت افراط دارد کلان و نازک مغز میباشد از ملاحظه لطافت هوا و دلکشائی
فضای انهار و باغات و خوبی زندگی و آزادی آن مردم دل بی اختیار بسکونت آن سرزمین می کشد

بیان جزائر متفرقه آشیه دیگر کلان جزائر متفرقه آشیه جزائر سمطره بورنو فلپینه سلیبز
ملکه که جمله در بحر هند هستند از جمله هفت جزائر سماطره یکی جزیره متصل جزیره نمای ملاکه و دیگری جزیره
جاوه بسیار کلانست درین هر دو جزیره انگریز و دچه حکومت میدارند اجناس گرم در اینجا بسیار
پیدا میشود خصوصاً مرچ سیاه و تجارت کافور آنجا خوب میشود زمین آن جزائر زرخیز است لیکن هوا ناموافق
و شهر سنکاپور در جزیره سنکاپور که شمال سمطره است انگریزان از عرصه قلیل آباد کرده اند چونکه مکان
تجارت است لهذا آبادیش در ترقی است **بورنیو** یک جزیره کلانست مگر غیر معروف از خوف باشندگان
وحشی مزاج آنجا کوئی تجارت نمی سازند اینجا قسمی از بوزنه میشود که از قد آدم کلانست **فلپینه** جزائر
اند در عمل پادشاه اسپین و منیلا نام شهریست کلان در یکی از ان جزائر واقع نیشکر آنجا بافراط می شود
سلیبز کلان جزیره ایست و غیر مشهور در آنجا اقسام درخت پیدا میشوند زهر کلها بل از آنجا می آرند
ملکه چند جزیره خرد هستند در عمل [illegible] آنجا [illegible] و بانده از سپید ایشیا با زیر مثل قرنفل و جوز بوا
که برای تجارت می برند بسیار نامدارند [illegible] **فرنگ متضمن بر شش فصل**

فصل اول در بیان احوال فرنگ مشرق [illegible] شرقش گذشت غربش بحر
که پاره غربی سمندر است و جنوبش افریقه که بیانش می آید و شمالش بحر ظلمات که پاره شمالی از سمندر است
چنانکه از ین نقشه فرنگ واضح میشود و طول فرنگ از مشرق تا مغرب یکهزار و پانصد و چهل کروه است
و عرضش از شمال تا جنوب یکهزار و دو صد کروه فرنگ از جمله حصه های عالم بسیار خرد است طلا و نقره و جواهر
کمتر پیدا میشود و نیز از شدت برودت اکثر اقسام نباتات نمی روید و آب و هوای آنجا برای حاصلات ارضی
خوب نیست لیکن برای امزجه مردم آنجا بسیار موافق و طاقت بخش و روح افزا است لهذا مردمان آنجا
اکثر شجاع و طاقت ور و چالاک و صاحب شعور و در صنعت و هنر ماهر میباشند ملکهای فرنگستان
را از خرد و بزرگ شمار کرده اند و منقسم در چهار مرتبه در مرتبه اول **برطانیه فرانس روس آسطریه**
پروسیه که در مرتبه دوم اند **اسپین اسویڈن روم هلند** در مرتبه سوم **پرتگال**
سویطزرلند ڈنمارک و بعض خطهای المان در مرتبه چهارم **ریاستهای ملک**
المان که تعهد المانی گویند **ریاستهای اطالیه** و دو ملک دیگر یکی **پولنڈ** که در عمل
پادشاه روس است دوم **ناروی** که در عمل شاه اسویڈن است اکثر تنازع درمیان ریاستهای

مرتبهٔ اول واقع شود از صلاح و مشورت پنج سلطنت که در مرتبهٔ اول هستند انفصال یابد و بجز پنج سلطنت اول دیگری را
در معاملات ریاستهای دیگر دخل نمیتواند کرد و آن چهار ریاست که در مرتبهٔ دوم اند حاکم اند بر ریاستهای دیگر نه محکوم
ایشان و ریاستهای درجه سوم آن قدر اختیار ندارند که با کسی جنگ نمایند لیکن چنان قوی و شجاع هستند که ریاستهای
اول و دوم وقت جنگ اعانت ایشان را غنیمت میشمارند و ریاستهای درجهٔ چهارم هر چند آن دستگاه ندارند که
[illegible] با استقلال دارند مگر از کمک سلطنتهای قوی ایمن و با امان هستند رسم و لایت است که اهل ریاستهای
خرد و بزرگ با خود با متفق و متحد میباشند و قوی بر ضعیف دست نمی تواند کرد اگرچه فرنگستان از احاطهٔ سمندر
سیراب و سبز است لیکن دریاهایش از دریاهای ایشیه و امریکه در طول و عرض و عمق بسیار کم هستند
و از مشهورترین دریاهای فرنگ بحیرهٔ روم است که اهل فرنگ میڈیطرانین گویند معنیش مابین الارض است
و خلیج وینیس و بحیرهٔ یونان که اهل فرنگ آرکیپلاگو نامند معنیش مجموعهٔ جزائر متفرقه است و بحیرهٔ اسود و بحیرهٔ
ابیض و بحیرهٔ اسف و بحیرهٔ مارموره هر چهار بحیره با بوغاز اسلامبول با یکدیگر پیوسته اند و در شمال فرنگ خلیج
[illegible] و بحر بالطیک دریای [illegible] شمالی است مگر بلندی کوههایش از کوههای
[illegible] ایشیه بسیار کم است از آنجا [illegible] شمالی ایطالیه جنوب سویطزرلنڈ واقع و جبل البواب که
جنوب اسپین و شمال فرانس فیما بین هر دو واقع از همه کلانتر هستند و سیزده کوه آتش افشان دارد و
نام جزائر کلان یورپ بحیرهٔ روم سفالینیه و سارڈینیه و کارسیکه و سسلی و ایلیه و مالطه و مایرقه و منارکه
و [illegible] سه جزیره اخیر در عمل شاه اسپین هستند و در بحر اوقیانوس آیسلنڈ که در عمل بادشاه ڈنمارک است
از آنجا که بیان برطانیه بسیار است و در فصل انتها کرده میشود لهذا بیان چهار ملک دیگر که در مرتبهٔ اول اند در
اخیر کرده خواهد شد تا قرب ملکهای مرتبهٔ اول باشد و ابتدا از ملکهای مرتبهٔ دوم نموده شد باید دانست که تعبیر
طول و عرض ملکهای فرنگ در کتب انگریزی بمیل است لیکن حکیم الهند دو میل فرنگ را که برابر کرده معتدل
باشد بکروهی تعبیر کرده زیرا که کروه متعارف هندیان است و نیز موجب اختصار **فصل اول در بیان**
اسویڈن در عمل شاه اسویڈن ناروی و یک خطهٔ جنوبی لیپلنڈ نیز هست جانب شمال اسویڈن و ناروی و
جنوب آن بحیرهٔ بالتک و مشرق آن پروشیه و مغربش نیز ناروی اسویڈن ملکیست وسیع طولش
سه صد و پنجاه کروه عرضش یکصد کروه در ایام سرما برودت بسیار میباشد و بر اکثر کوه برف همیشه منجمد
میماند تا هفت و هشت ماه و در بعض جاها نه ماه سرما باشد و بر فور آخر شدن سرما تابستان آنملک سبز

میشود و زمین اسویڈن سنگناک کوه و جنگل و جهیل بسیار دارد و در اسویڈن بیست و سه خط آهن پنج و دریا بطول
آهنی دارد و در جنوب و شرقش در وسط و نام دار السلطنت اسویڈن **اسطاک ہولم** است دران شصت
و پنج هزار مردم هستند و اشیای اسویڈن قابل تجارت نقره و مس و جسته و آهن و رال و صمغ و یوسفیل حرم
و چربی و پشم هستند مردم اسویڈن مضبوط و محنت کش و با ادب و چالاک و صاحب جرات هستند پادشاه
آنجا پابند قانون است و پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و مردم آنجا مذهب عیسوی میدارند **در بیان**
ناروی ناروی ملکیست دراز و کم عرض و کوهستانی در شمال یورپ طولش چهار صد و پنجاه کروه عرضش تقریباً
یکصد و بیست کروه مردم دران کم هستند تخمیناً ده لک خمسین الف بود ناروی سابق در عمل ڈنمارک بود اکنون
در عمل سویڈن است نام دار الحکومتش کرسچن است اشیای ناروی قابل تجارت چوب و مس و آهن است
که در اکثر ملکهای یورپ زیر جامه میرود و مذهب باشندگان ناروی مسیحی است بعضی پیرو پادری لیمانی و
در شمال ناروی در موسم گرما تا دو ماه آفتاب غروب نمی‌شود پس دو ماه یکروز آنجاست زیرا که از طلوع آفتاب
تا غروب آن یکروز محسوب میگردد و در [illegible] ساعت میشود و مردم ناروی
مضبوط و صاحب جرات و کشاده پیشانی میباشند [illegible] است در نهایت شمال و
و جانب شمالش ملکی دیگر نیست جانب شرقی آن در عمل روس شمالی و جنوبی در عمل سویڈن است ملک
لیپلنڈ بسیار بارد است و زمینش ناقص کوه و جنگل و نمد بسیار دارد و هر سال تا هشت ماه برف در آنجا میماند
جنگلهای آنجا درخت صنوبر بسیار است قسمی از آهو که آنرا رین ڈیر گویند فراوان است مردمان آنجا آن
آهو را در گاڑی میکشند بر سطح برف بسیار میدود و در یکروز قریب صد کروه طی میکند و از نقصان آب
و هوای لیپلنڈ قامت باشندگان آنجا دو نیم دست میباشد و بد صورت و سیاه رنگ و شکسته زبان هستند
و زیاده از شصت هزار نیستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهر [illegible] است

فصل دوم در بیان **ملک اسپینیه** اسپینیه یک جزیره نمای کلان زرخیز است طولش صد و پنجاه کروه
عرضش یکصد و [illegible] کروه دار السلطنتش میاڈرڈ است دران یک لک و پنج هزار مردم باشند
و باشندگان اسپین یک کرور و پنج لک هستند و در وسط آن کوهستان است و نهر هایش کم آب
باشندگانش متکبر و کاهل و جاهل دیده و تجربه کار اند و صوبجاتیکه بر لب دریای شور اند آبادان
و برای ارباب تجارت موافق و نسبت صوبجات وسط شهر ها و دهات بسیار دارند جدای اسپین

درین ملک خرد اینقدر کثرت مردم است که در جای دیگر نخواهد بود و زمین بالند که از سطح سمندر پست واقع شده
است بلندی کمی در عرض نمیکرده در طول آن نقدر که پرگنات و آبادی ساحل سمندر را محافظ باشند و در ارتفاع صدگز
بلند اند و هر وقت در محافظت این بندها مشغول می باشند تا استوار بمانند آمدرفت مردم و اجناس از راه نالهای
آنجا است اکثر اگرچه کشتیهای دیگر در آن ملک شاه راهی نیست و در بالند همیشه سردی میباشد مردم آنجا که
مشهور بهیچ هستند لباس و اشیای اهل بسیار صاف میدارند و درین اکثر بسیار کوشش مینمایند
و محنت کش هستند و جمله تجارت پیشه چنانکه جهازیان بالند مشهور هستند و نام دار السلطنت بالند امستردام
است دران دو لک مردم هستند باشنده بندرگاه زیاده از پنجاه و دو لک باشند و پادشاه آنجا اختیار
نمیدارد ملک ایشان منقسم است بهفت حصه و مردم هر بخش هر سال امیری داشتمند برای ریاست خود مقرر
میکنند و این هفت امیر جمع شده در شهر دار السلطنت که امستردام است بمشورت یکدیگر کار و بار ملکی
میسازند و تا وقتیکه همه ایشان هر یک حکم متفق نشوند حکم جاری نمی شود و سوای آن هفت امیر سردار است
که در مجلس آن هفت امیر می نشیند و [illegible] پادشاه این ملک را از تصرف
پادشاه اسپین برآورده و این هفت امیر را هر سال [illegible] لیکن آن سردار که پادشاه
است بدستور میماند و پادشاهی بندرگاه موروثی است اگر پسر نباشد دختر بر تخت نشیند **بلجیم**
و شمال فرانس واقع طولش هفتاد و پنج کروه عرضش پنجاه کروه آب و هوا معتدل و چراگاه سبزی دارد
و غله آنجا بافراط پیدا میشود و نام دار الحکومتش برسلس است که دران هشتاد هزار مردم هستند باشندگان
بلجیم را ایجاد فلمنگ می نامند اهل بلجیم در رنگسازی شیشه و طرز جالدار کتانی و در بافیدن پارچهای باریک
مشهور هستند و تصویر بلجیم نامدار میباشند باشندگان بالند پیرو کالوین هستند و اهل بلجیم تابع پوپ رومی کلیسا
پادشاه بندرگاه دوسه جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارد از انجمله جاوه بسیار کلان است و دو
جزیره در سمت الغرب در ساحل هندوستان و غرب افریقه کوٹهای تجارت میدارد **در بیان**
ملک پرتگال پرتگال ملک است کم عرض بر ساحل اتلانٹک جانب غربی اسپین واقع طولش
یکصد و پنجاه کروه و عرضش فقط پنجاه کروه نام دار السلطنتش لسبن است باشندگان پرتگال قریب
چهل لک هستند آب و هوایش بهتر و خوشگوار مگر مایل حرارت است و هوای غربی که از طرف دریا می آید گرمی را
فرو میکند و زمین پرتگال اکثر کوهستانی است میوه های شیرین آنجا هر قسم خوب میشود و اهل پرتگال

وسوسی و عاقل و معامله‌دان و در امور تجارت هشیار و شمال اهل شستین تابع کلیسائی رومی و متعصب اند و جای شتابع
آنجا خصبی هست و از چند سال پریشان هست و پادشاه پرتگال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و بهر
شور دریای ملک برازیل در حکومت خود میداشت لیکن اهل برازیل شهزاده پرتگال را برای خود
آنجا اختیار کرده از شاه پرتگال بی تعلق گردیدند **فصل ششم در بیان سویطزرلند** ملکی است
و آب هوایش نهایت ساز کار طولش یکصد گروه عرضش پنجاه گروه شمال اطالیه واقع سابق چهارده
ضلع میداشت اکنون بیست و دو ضلع میدارد و ضلع مثل پرگنه میباشد و نام دار الحکومتش برن است
سابق در عمل پادشاه المان بود و اکنون حکام آنجا برای حرمت ملک متفق اند و سویطزرلند قابل سیر است
و در بعض جا کوههای بلند واقع که از قله‌های آنها چشمه‌ها دریای آب می افتند و در بعض مقامها فرسنگها زمین از
برف پوشیده میماند و اکثر جا آبادی و تاکستان هست و اقسام غله پیدا میشود و آب هوایش معتدل و خوشگوار است
مگر در زمستان برف بسیار می افتد بعضی کوه [illegible] رعایای آنجا در وقت کارزار سپاه است
پادشاهای آنجا سپاه را بکرایه میفرستند [illegible] میدارند عوض آن فوجی دیگر متعین می کنند و طریق
آن سپاه آنجاست که تنخواه [illegible] خود را [illegible] میکنند اگر اندک توقف و خلاف شود بر فور از و جدا می شوند
و در وفاداری و دلاوری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سویطزرلند باشند هنگام رزم مخالف شده مشغول
و از یکدیگر زخمی شده بقتل میرسند اهل سویطزرلند ساده دل و شجاع و طالب وطن میباشند و در خرج اعتدال
را نگاه میدارند و زنان آنجا با عصمت و غیرت و انتظام خانه موصوف اند و باشنده سویطزرلند هفده لک
و پنجاه هزار اند و مسیحی مذهب بعضی پیرو کلیسای رومی و بعضی تابع کالوین که پیشوای دین عیسوی و مخالف
طریق انگریز است **فصل هفتم در بیان ملک ڈنمارک** ملکی است خرد و بار و جانب شمال المان واقع
از شرق تا غرب از چهل و پنج گروه تا پانزده گروه و از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه گروه میدانهای بسیار دارد و غله و ترکاری
آنجا بکثرت پیدا میشود لیکن سردی بسیار است ملک ڈنمارک عبارت از یک جزیره نماست که سمتش جزیره است جزیره نما
در عمل پادشاه انگلند است باقی سمتش جزائر زیلنڈ و فونن و لالنڈ و فالسٹر و [illegible] هستند عمل پادشاه
ڈنمارک هست مردم ڈنمارک دلاور و صاحب جرأت میباشند کوپن هگن که در جزیره زیلنڈ واقع دار السلطنت
ڈنمارک است و باشندگان ڈنمارک سیزده لک هستند و عیسوی مذهب پیرو لوتر و پادشاه ڈنمارک را اختیار
کلی است و سی هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و آنطرف دریای شور گرین لنڈ که در شمال امریکه شمالی است

در عمل پادشاه دنمارک است و دو سه جزائر از هند الغرب نیز در عمل اوست **فصل هشتم در بیان ملک** جرمنی که آن را **المان گویند** طولش صد و سی و پنج کروه و عرضش صد و هفتاد و پنج کروه و در وسط فرنگستان واقع و مشتمل بر سی و هشت ریاست است که هر یکی برای محافظت ملک با یکدیگر متحد و متفق اند اتحاد المانی گویند ازین جمله ریاستها چهار پادشاه میدارند بواریه سکسونی هنوور ورطمبرگ و چهار پادشاه نمیدارند و تابع حاکمان خود هستند لوبک فرنگ فورت برمن و همبرگ بواریه طرف جنوب المان و اطالیه و سوئتزرلند ملحق است و نام دار السلطنت بواریه میونخ است و مثل میونخ شهری دیگر در المان نیست عمارات بلند و راههای وسیع دارد و در هر کوچه نالها جاری و بر کناره دریای ایزر واقع باشندگان میونخ چهل هزار هستند و در ملک بواریه سی و پنج لک **سکسونی** در تواریخ فرنگستانی بسیار مشهور است و نام دار السلطنت درزدن است مردم آنجا شصت هزار هستند و باشندگان سکسونی دوازده لک هنوور شمال المان واقع و نام دار السلطنت نیز هنوور است و دران پانزده هزار مردم اند و باشندگان [illegible] لک **ورطمبرگ** جنوب المان واقع و از دیگر ملکها المان خرد است باشنده آن چهار ده لک [illegible] شتت گارد مشهور است و دران پنجاه هزار مردم اند که با فلاسفه انگلیس مشهور اند **بادن** یک ضلع خرد است که نشیب دریای رائن و سرحد فرانس واقع و داخل در قبضه المانی است دران شراب و غله و میوه بافراط پیدا میشود و ماهی و هیزم نیز بسیار و نام شهرش کالاشن نیز بادن است و آب و هوای المان معتدل و خوشگوار است لیکن مائل بسردی و در سر زمین المان غله بافراط پیدا میشود و چراگاه آنجا سبز میباشد و باشندگان المان ساده دل و جوانمرد و مشفق و صاحب علم میباشند و صفائی رنگ جسم و نور چهره بسیار دارند و یک کرور و بست و یک لک و بست و هشت هزار هستند و نهرهای مشهور المان ڈانوب رائن و ویسر و ایزر و البه و اوڈر **فصل نهم در بیان ملک اطالیه** اطالیه ملک پاپا است که خلیفه پادشاهان دین عیسوی است طولش سه صد و سی و پنج کروه و عرضش یکصد و نود کروه است سابق دار السلطنت روم بود و اکنون دار الحکومت پاپا است آب و هوایش معتدل و خوشگوار است اقسام شراب و روغن چلپائی و گندم شالی و شهد و پشم و شکر و پنبه در آنجا خوب پیدا میشود و نام دار السلطنت اطالیه روم که مسکن عیسویه کبری است و مردم اطالیه عاقل و مهذب و بیکار هستند و اکثر در لذات جسمانی مستغرق میباشند مصور و مطرب آنجا مشهور هستند و رسم آنجا است که زنان آنجا دو شوهر میسازند یکی شوهر اصلی که متکفل امور خانه است و دوم شوهری که برای مشغله خاطر و حصول فرح شاهد میسازند و اهل و عیال تعلق بشوهر اول دارند و اهالی اطالیه

ریاست میدارند شمال آن پیدمونت و ساوای دیشود که در عمل پادشاه جزیره سارڈینیا ست ونیس و لمباردی
در عمل پادشاه آسٹریه چنانکه بیانش می آید و پارما و موڈنه که نیز در شمال است و لکا و ... و ٹسکنی [illegible] که
در وسط است و ناپلیس و جزیره سسلیه که در جنوب واقع جمله در حکومت پاپا است که خلیفه دین عیسوی است باشندگان
اطالیه یک کرور و شصت و چهار لک هستند و کوه آلپس شمال اطالیه جنوب بسوئیٹزرلند واقع [illegible] کلان [illegible] پاپا
[illegible] بود او چکر است سابق ازین پاپا مثل خلفای بغداد پادشاهان فرنگ استند پادشاهی میدادند باج و خراج
از برای قیام دین عیسوی از پادشاهان فرنگ میگرفت و سلاطین فرنگ وقت مردن با امید نجات اخروی قطعاتی از
ملک خود به پاپا میدادند لهذا بسیار ملک در تصرف پاپا آمده بود و پادریان که عبارت از فقها و متشرعان دین عیسوی
است در تمام فرنگ مشهور ساختند که پاپا نائب خدا است اگر شما پادشاهی را که خلاف مرضی پاپا است اطاعت کنید
از دعای پاپا در جهنم خواهد رفت لهذا اگر کدام پادشاه حکم پاپا قبول نمیکرد او را دوزخی معرفت پادریان در ملک او
مشهور میساخت ناچار پادشاه از خوف عاقبت و رسوائی خلق اطاعت [illegible] پاپا میکرد و اگر نترسیده خلاف رضای پاپا
میشود مردمان فرمان آن پادشاه نمی پذیرفتند [illegible] نمود که برای سوای کتب فقه و مسائل دین عیسوی
[illegible] و تواریخ مطالعه نکند و شخصی که خلاف حکم پاپا میکرد او را در آتش می انداختند غرض که مردم فرنگ مثل
شتران مهار بدست پاپا بودند و همه سلاطین فرنگ از دست پاپا در آزار تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و بست و سه
عیسوی هنری هشتم پادشاه انگریز که در متانت رای ممتاز عصر خویش بود با امرای ملک خود گفت که پاپا در لباس
شرع غیر از حکم رانی خویش نمیخواهد اگر شما اتفاق کنید زمین ها و مالها که آبای اجداد شما سپرد پادریان کرده اند من
از ایشان گرفته بشما دهم مردم بطمع حصول زمین و مال با پادشاه متفق گشته عهد بستند پادشاه ناگاه نام خلیفه
از خطبه افکند و حکم نمود که تا دیگر وزیر مردم شهر بر پادریان تاخت کرده مال و اسباب ایشان ضبط نمودند
اگر چه بار انداختند و تصاویر عیسی و مریم را شکسته زر و جواهر کنده بسرکار پادشاه رسانیدند و اکثر پادریان که
متابعت حکم پادشاه نکرده و در دادن اموال توقف نمودند کسان پادشاه خانه ایشان ضبط کرده هفتصد و اند
هر جا زنشانیده نزد پاپا فرستادند بعد ازان پادشاه زمین و مال ضبطی [illegible] پادریان [illegible] کرده یکی برای
خود و دیگری برای امرا و سپاهیان خویش که رفت و سومی به پادریان گذاشت و حکم نمود تا انجیل که اصلش در
زبان یونانی و توریت که در زبان عربی است را انگریزی ترجمه کردند از حسن تدبیران پادشاه رونق انگریز
روز افزون گشت هر گاه پاپا این قضایا شنید بی نهایت رنجید و بدست معتمدی از پادریان خود مکتوبی مشتمل بر

فرنگستان چنانکه باید مرتبه ندارد و بسبب یورش عثمان همیشه ویران میماند تعلیم و تربیت باشندگان اینکشور
ناقص و ناتمام است طلبهای آنجا بر طریق آبای خود تحصیل علوم کنند لهذا در ایشان ترقی هنر نباشد همه
عیسوی مذهب و مائل علم موسیقی هستند از اینها چند کس درین فن استاد کامل شده و در خلوت
اسطریه دو کرور و هشتاد لک مردم اند **فصل دوازدهم در بیان ملک روس** ملکیست
وسیع طولش هفت صد و پنجاه کروه عرضش پانصد کروه منقسم بچهار صوبه کلان اول روس دوم
پولند سوم فینلند چهارم پولند جمله سمت شمالی اشیه داخل روس است فینلند که مابین خلیجهای
[illegible] واقع است سابق در عمل اسویدن بود اکنون در عمل روس آمده جانب شمال روس بحر شمالی است و شرقی
و جنوبی دریای آرال و غربی روم و نام دار السلطنت روس پطرسبرگ است که بسیار کلان و بر کنار خلیج
فینلند واقع مردم قریب سه لک دران شهر هستند مکانات باشندگانش از تخته های چوب است و عمارت عالی
بسیار کم و کلانترین دریاهای روس ولگا است که آنرا نیز گویند از یکهزار و پانصد کروه جاری شده در بحیره
خزر میریزد آب و هوای روس مختلف است بعضی [illegible] سرد [illegible] است و بعض جا معتدل و در ملک روس
[illegible] و جنگل و دریا بسیار واقع در زمین قطعه جنوبی [illegible] زراعت بسیار کم و در خطهای وسط
و جنوبش زراعت خوب میشود و اشیای روس قابل تجارت پنبه و ابریشم و چرم و چربی و پشمینه و
و شهد و موم است روسیان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشند سابق جاهل
بودند اکنون در علم و ادب ترقی میدارند و در روس فرنگستانی سه کرور و شصت لک مردم هستند و در روس
اشیه پنجاه لک پادشاه روس اختیار کلی دارد و فوجش زیاده از ده لک در شمار است و در وقت جنگ
آنقدر فوج از توران و قلماق و گرجی و تاتار جمع شود که در حساب نیاید و سوای آن جهاز بانیز دارد و مذهب
روسیان عیسویست و بر طریق یونانی و کلیسائی نیز هستند **بیان پولند** ملکی است پهناور طولش سه صد
کروه و عرضش نیز سه صد کروه بجانب شمال و شرقی پولند با حد روس پیوسته است و جنوبی با [illegible]
و اسطریه و غربی با حد پروشیه و الیمان اتصال دارد و پولند و میدانها و جهیل بسیار و چراگاه خوب
دارد و آب و هوایش معتدل است نام دار الحکومتش وارزا است اجناس پولند قابل تجارت چرم و پشم
و پیو و شهد و موم و نمک که زمین را کنده برمی آرند و باشندگان پولند خوبصورت و خوش قد و مهربان
و [illegible] جری میباشند لیکن زرد دست و از همسران غرور بسیار دارند و بر مردم زیردست

کلم میشمایند در شمار بست و هشت لک هستند از انجمله بست و سه لک مقلد رومی کلیسائی و پنج لک یهودی
الحوی ... لیند در عمل روس است و سابق پولند منقسم بچهارده ضلع بود و در هر ضلع امیری فرمان روا بوده
و پادشاهی پولند در خاندانی خاص نبود چه هرگاه پادشاه آنجا وفات می یافت پادشاهان فرنگ
سوای پسر کلان وی دیگر شاهزادگان را میفرستادند امرای آنجا یکی را تجویز کرده بر تخت می نشانیدند و
و دیگر شاهزادگان مراجعت بدیار خویش میکردند و سپاه آنجا یک لک و هفتاد هزار پیاده و سوار

فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس

فرانس ملکیست وسیع و بسیار آباد در شمال
اسپین و جنوب هالند و غربی المان و شرقی انگلند واقع و سکانش دو کرور و نود و چهار لک هستند
طولش دو صد و هشتاد کروه عرضش دو صد و پنجاه کروه و آب و هوایش فرحت افزا و معتدل است
زمینش جید و زرخیز شراب آنجا بسیار لطیف و پارچه ابریشمی نهایت نفیس نام دار السلطنت
فرانس پاریس است که در کثرت آبادی بر دیگر شهرهای فرنگ ترجیحانی دارد مردان فرانس حسین تر از انگلش
در رفتارشان خوشتر و رخت ایشان چسپان تر از رخت انگلش و اکثر حلقه طلائی زیبا در گوش
میدارند و زنان فرانس اگرچه کشیده قامت و گرد اندام تر از انگلش هستند لیکن مطلقاً حسن
زنان انگلش نمیدارند و جلد گو و تیز رفتار و شدید الصوت و حاضر جواب اند کلان دریاهای فرانس
رسین زرین هستند و نالها نیز بافراط اند که برای آمد و رفت کشتیها کنده شده و اهل فرانس در بهادری
و شجاعت مشتهر و بسیار لاف زن و مائل حرفت و صنعت و رقص و تماشا می باشند و اکثر مسیحی مذهب اند
و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از عهد قلیل
بطور انگلند دیوان خاص و دیوان عام حسب خواهش رعایا مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار
مفصل و درست میباشند و نیز دیگر ممالک و جزائر در تحت حکومت فرانس اند از انجمله مارتینگو
و گادلوپ که در مغربی الهند است و پانڈیچری که در هندوستان قریب مندراج است بر ساحل
بحر هند واقع است و جزیره بوربن که در بحر هند است اهل فرانس بغایت شیرین زبان و همواره
متواضع میباشند در جواب مخاطب لفظ بلی و نه را یا لفظی که مرادف صاحب است استعمال
نمینمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آری دهند و ایشان در آن راه تعریب و دلالت او بر عقد زبانی بد اخلاقی
می گفتند و آنرا موجب منافی حق میدانند و با ایشان مطلب اشکار و تفصیل توان گفت

گویند که با فرانسیس از اختلاف منزل و طعام مخاطبات سخت کردم نرنجیدند و بخندان روئی و بشاشتی که جبران
که موجب رنج من بود بیان کرده تسلی دادند و کثیر النشاط و قلیل الملال اند و بسیار زحمت کش [illegible]
زیرا که در گوی بازی و امثال آن آنقدر محنت و تحمل گرمی و سردی و تاب آفتاب زیاده [illegible] که
که غیر انسان در وقت ضرورت هم تواند کرد بر خلاف انگلش که از صفات مذکوره بهایت بعید اند [illegible]
[illegible] صنائع و [illegible] انگلش معلوم خواهد شد لیکن فرانسیس مبادرت بر کارهای بی آلات و بغیر استعمال
ادوات می نمایند و از اکثر از حرکات شان تر شنوند و در پی چاره و تدبیر می آیند در میان فرانسیس و انگلند
بحری از دریای شور واقع است نسبت فرانس با انگلند مثل نسبت توران با ایران است و از سلف میان
بادشاه انگلند و بادشاه فرانس جدل می آید

فصل چهاردهم در بیان آیرلند

آیرلند
جزیره ایست متصل جانب غربی انگلند طولش دو صد و هشتاد میل عرضش یکصد و شصت میل
منقسم بچهار صوبه شرقی لینستر منقسم بیازده ضلع صوبه شمالی آلسٹر منقسم به نه ضلع صوبه غربی
کناٹ منقسم بشش ضلع صوبه جنوبی منسٹر منقسم بپنج ضلع است هوای آن خوشگوار زمینش
[illegible] و بندرهایش [illegible] برای ارباب تجارت بسیار مفید سابق بادشاه علیحده میداشت اکنون در
تحت بادشاه انگلند است دارالحکومت آن شهر ڈبلن است که بر لب شور دریا واقع انجا نائب
بادشاه انگلند میباشد محیطش دوازده میل است خانها بعضی از سنگ تراشیده که بغیر آهک بیکدیگر
چیده اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خطهای باریک از آهک و خشت نمودار است اندرون سفید کاری
و تذهیب کرده اند و اکثر چهار طبقه در یعنی برای خوردن طعام و حاضری بالاخانه اول برای نشیمن زنان
و مجلس شب دوم برای رخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تختهای سنگ نازک [illegible]
در طول و نیم در عرض میباشد مثل کهپریل میسازند برای نشیمن چاکران زن و مرد و نهادن غله معین
است سواد ڈبلن بسیار سطح و با صفا و دلکشا است و باغات موزون که اکابر شهر در موسم تابستان
انجا بسر میبرند و هر روز برای اکتساب هوا می آیند انجا بسیار است در وسط ڈبلن رود خانها [illegible]
غلطان میکنند و دو پل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم آیرلند که آیرش گویند مقلد [illegible]
یعنی پیروان ملت پوپ اند و قلیلی بر طریقه انگلش که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند و از بی اعتقادی
[illegible] اسکاٹ برکنار اند و بصفت جلادت و تهور و کثرت خرج و مهمانی و کشاده دلی

آیرلند و اسکاتش تفوق میدارند اگرچه در متانت و رزانت عقل چون انگلش نیستند لیکن در دو کار
انکه دهی زیاده از ایشان زنان آیرش اگرچه بحسن سلیقه زنان انگلش و آن واداد حسن چشم و موی
بسر نمی‌رسند و نیز چه اندازه زنان اسکاتش در حسن قامت و گندامی نمی باشند لیکن عموماً چهرهٔ ایشان
حسین و سفید رنگ تر از ان هر دو هست و گرمی اخلاق و چم و خم بسیار دارند و اجناس آیرلند
تجارت پارچهای سن است که از بیخت آیرلند بسیار نامی شده و [illegible] و گوشت نمکین
کلان شهرهای آیرلند ڈشنن بلاک وارتڑ ولفی **فصل پانزدهم در بیان انگلند** که جزیرهٔ
انگریز است متصل جانب شمالیش ولایتی است اسکاتلند که انهار و جبال بسیار میدارد و شهرهای
انگلند اینست که در تواریخ قدیم بسیار نامدار است منقسم سی و سه ضلع طولش دو صد و هفتاد میل عرضش
یکصد و سی میل سابق پادشاه انجا علیحده بود الکنون در عمل پادشاه انگلند است نام کلان شهرش
[illegible] هست باشند [illegible] هستند پرهیزکار و دیانت دار می باشند و اسکاتلند
منقسم به دو ناحیه شمالی که فرازکوهیه و جنوبی که نشیب نامند و هر سه ولایت انگلند و اسکاتلند و آیرلند
را برطانیه گویند طول انگلند سه صد و شصت میل و عرضش دو صد و سی میل و یک میل
نصف کروه است منقسم چهل ضلع غربی انگلند ویلز است طولش یکصد و چهل میل عرضش
پنجاه میل منقسم به دوازده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشند مداخلش هفت کرور و هفتاد و پنج لک
و برای مصارف خاص پادشاه یک کرور بیست لک باقی برای حفاظت ملک اجرای قواعد سلطنت
ضلعهای جنوبی انگلند بسیار زرخیز است در انگلند بارش تمام سال میشود و هر روز دو سه گهری
میبارد لهذا هوا خرم و زمین سرسبز میماند و در زمستان برف می افتد و اسپ قوی هیکل بافراط
می‌شود در انگلند هر جا که شهر است سه شهر متصل یکدیگر هست و با وجود پیدایش گاوان فربه
از [illegible] نماید نام دار السلطنت انگلند لنڈن است که جنوب انگلند بر ساحل دریای ٹامس
در ضلع مڈلسکس واقع عرض دریای مذکور برابر گنگ است **ابیات** [illegible] نام دار السلطنت
که بلدان جهان از وی مباهی است + بهشتی باشد دوم سنگناسی تجار + که مرکز هست دولت را و داد
سوم خوانی بره روزی ده خاک + کز و بره خورد [illegible] + بهرسه نام لنڈن برگمان

فزون از بست و چهار شش و در دانسته + اظهار مشهوره انگلنڈ کی طائفش دوم هوزن سوم هڈ وی [illegible]
همبر پنجم مرنسی ششم پرنت و چند جزائر متصله کرد و پیش برطانیه که باشند کانش یکم از یک [illegible]
هستند در عمل پادشاه انگلنڈ است و بعضی ملکها از شهرش حصه های عالم در حکومت اوست [illegible]
مثل هندوستان و ملاکه و جزیره [illegible] و دیگر جزائر بحر هند و در افریقه کیپ آف گڈ هوپ [illegible]
[illegible] و [illegible] و بندغاسکر و قلعه گینی در امریکه شمالی کانادا و لبرادور و نوبرنسوک نوا سکوشیه
و نوفونڈ لنڈ و جزیره جمیکه و جزائر هند الغرب و در یوروپ قلعه جبل طارق که برکنار سپین واقع
و جزیره مالطه که در بحیره روم است و جزیره هیلگولنڈ در [illegible] جزیره نو بالنڈ و نوفنلنڈ
و دیگر جزائر که تفصیل هر یکی در محل خود خواهد آمد باشندگان انگلنڈ متین و متعمد دار و مشکر مصروف
اکل و شرب میباشند و یک کرور و سیزده لک هستند و باشندگان اسکاٹ بست لک و آیرلنڈ
شصت و هشت لک مردم جزائر متصله انگلنڈ یک لک و مردم لشکر پادشاهی و جهازات جنگ
و تجارت سه لک پس همگی مردم برطانیه دو کرور و [illegible] یک لک باشند ذکر نرخ اشیای
ضروری انگلنڈ اجناسیکه ارزانی آن برمه وزر لازم است در حال اعتدال بدین منوال
است [illegible] آن خمیری دو سیری بیکروپیه و عدد گوشت بیکروپیه و سیر شراب جو که مستعمل بجای آب است
نیم سیر بدو آنه در انگلنڈ بسیار قحط میباشد و غذای دهاقین و غربا موقوف بر آلو است که قسمی از ترکار
است لهذا در سالی که آلو تلف میشود دهاقین و غربا بسیار تکلیف میکشند اکثر کشتکار انگلنڈ گندم
و جو و مشنگ است بیان هات هوس هات یعنی میوه هوس یعنی خانه یعنی میوه خانه که
میوه و جمله سبزیها خاصه گرم سیر در آن پیدا میکنند و میوه سرد سیر نیز در آن بهتر و پیش از وقت
حاصل میشود خانه چون کهپریل یک خانه سازند که طرف پشت آن دیوار پخته و سه طرف دیوار چوب
و شیشه دارد و سقف نیز از شیشه و چوب بند نیست و در زیر زمین آن سرد ابه است که از گلخن و دود کش
مستمر آتش است آن آتش زمین را گرم کند و تاب آفتاب هم با عانت شیشها در جند افتد و چون بر
فرزاله و هوا بسیار سرد نیست دریچهای آنرا وا کرده هوا بقدر ضرور در آن گذارند و الا بند دارند بنابر این
آنجا از کثرت برد محفوظ ماند و هوای گرم سیر پیدا کنند و میوه گرم سیر که در آن کاشته اند بار آید
[illegible] و رذائل انگلش که طالب اصفهانی در سیر طالبی بالتفصیل نوشته است بعضی از آن

باجمال نقل کرده میشود ذکر فضایل یکی ازان کثرت آبرو و عزت نفس است بخلاف اهل چین که باوجود
کثرت [illegible] اطفال مجرد وطن بیحرمتی بی تامل از سر جان بر میخیزند دوم صفت قدرشناسی بکمالی
اندک که باعث [illegible] آبرو و اعتبار قوم گشته بخلاف دیگران که باوجود اثبات کمال بخیال باطل اینکه مثل
این دیگران [illegible] تخفیفش می سازند لهذا بی قدری اهل هنر گشته قلت آبروی قوم پیدا میشود
سوم خوف ایشان از شکستن قانون و ایستاده ماندن هرکسی بر حد خود تا این خصلت [illegible]
باشد هرگز از مرتبه خود نازل نشوند چهارم رغبت عقلای ایشان بر فواید عام و تنفر از مضرات عام
که باعث آبادی ملک است پنجم میل ایشان باستخراج آلات که موجب سهولیت کارها باشد در زمان
توقف من شخصی از گرانی زغال اختراع دیگدانی کرد که اگر پارچه کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی
آنقدر بماند که گوشت دیگ پخته شود ششم متانت مزاج و متفرداری ایشان هفتم کثرت دعوت و
نه پسندیدن تنها خوری **بیت** خو[illegible] مهمان نه که به تنها خورند خاک بران خورده که تنها خورند
هشتم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را اگرچه باعث انقطاع اهل حرفه باشد بیان [illegible] اهل
انگلستان یکی عدم اعتقاد بملت و معاد و میل ایشان بطرف فلسفه دوم غرور [illegible] از ملاحظه
و موافقت بخت از یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم
کار و کسب معاش دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول مسائل از مجالست اینکه اگر وقت شغل
او را بشغل خود صرف کند قلت [illegible] معاش او خواهد شد و در ثانی [illegible] اینکه وقت بازی و اختلاط اهل صحبت
است اظهار مدعا نمی تواند اگر منفعل نشده اظهار نماید اطناب نتواند کرد و اگر مطلقا منفعل نشود او را از
انسانیت دور دانسته مرتبه دیگر در خانه راه نخواهند داد چهارم زودرنجی و نازکی طبع و عدم برداشت
سخن مخالف مزاج حکیم الهند گوید البته این صفت بسیار زشت است زیرا که در موافقت نیز بعضی اوقات
نتیجه تلخیهای گران میرسد و هرکسی که این صفت دارد او را با دوستان نیز دشمنی و دیگر فرق دشمن
او باشند پنجم خودغرضی و تاپوگی برای اندک نفع خود اگرچه ضرر بسیار بدیگری رسد **حکایت**
گویند که چون لارڈ هیسٹنگ گورنر هند را [illegible] خواست که در جزویات ممالک دخل نماید دران باب لارڈ [illegible]
گورنر بنگاله اجازت خواست او منع کرد و عذر نوشت که اگرچه موافق صلاح وقت است لیکن [illegible]
عهد کمپنی است لارڈ هیسٹنگ در جواب نوشت که اگر در خودغرضی کمپنی خفاکی باشد سخن [illegible]

و هرگاه که برخلاف ظاهر است گذشتن از قاپوی وقت خطا است ششم گریختن دختران ایشان با یار
و جفت خود نه با شوهران قبل از مزاوجت نزد حکیم الهند آنست که این طریق را طالب صفهانی [illegible]
تعصب زشت ثابت کرده والا مقتضای عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت نهایت شود
نکاح باید کرد چنانکه در فرنگ است بخلاف دیگر ولایات که نکاح بی موافقت [illegible] مینمایند هفتم
[illegible] خود را بی عیب [illegible] دانستن اگرچه خلاف آن بوده باشد **حکایت** شخصی از رفقای
جهاز با ازار خوابیدن من خنده میکرد و فراغ برهنه خوابیدن خود بمن خاطرنشان مینمود گفتم آرام
بنابر عادت در هر دو یکسانست لیکن فراغ در طریق من بیشتر است نه در شما زیرا که دل من از جهت عریانی فارغ
میباشد و دل شما در تشویش تصدیع کندن و پوشیدن علاوه بران اگر ضرورت فرار شود من توانم گریخت و شما
چگونه توانید گریخت گفت برهنه خواهم گریخت گفتم شرم است برهنه گریختن گفت اگر حسب الاتفاق
کشف پرده من شود چرا موجب [illegible] و تشویش من باشد این [illegible] محض برای رد جواب [illegible] بود قاعده
کلیه انگلش است که از نطق باز نمی آیند اگرچه خلاف واقعی باشد هشتم کثرت صرف اوقات ایشان بر [illegible]
[illegible] آراستن و حجامت غیر [illegible] شاعری گوید ترک باطل کیر بدیل ورنه اسباب معاش
در کار داریم اکثر شی در کار نیست **بیان زنان انگلش** زنان انگلش در چسپانی لباس
و راستی قامت و صفای رنگ و شیرینی کلام و حسن شکل و خوبی چشم و لب و سادگی مزاج و شوخی طبع
و نازکی ادا و شیرینی حرکات و لطافت موی سر و باریکی کمر سرآمد حسینان جهان و یکتای خوبان زمان
هستند طالب صفهانی که در لندن رفته بود اکثر اوقات با زنان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت
و اقسام غزلهای شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طالب اصفهانی
افتد البته از غزلها و دیگر واقعات که دران کتاب مرقوم است بسیار محظوظ خواهد شد **ذکر
نوعی از تصویر** که کرکیچر خوانند در انگلند تصاویر مضحکه با معانی که بزبان انگلش کرکیچر گویند
کشش یابنده فی الحال هر کس باشد بسیار می کشند و در دوکانها و بازارهای فروختن و تماشا می ریزند
[illegible] کار برای اظهار عیوب تخویف وزرای پادشاهی موضوع است از انجمله است قطعه تصویره دیدم
[illegible] افعال و ترقی و آخر کار [illegible] ایکاٹ و آرایش واضح کند در هر یکی ازان
اگرچه بست تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جامها و حالات بر او [illegible]

دیگر گشته از انجمله مرد اسکاتی و تفنگچه ملک خود را گذاشته برای ترقی اراده لندن میکند بسیار خوار و
خراب و بیحال است چون در اسکات لند خاطرش بسیار است لهذا در راه بستوها حمال یافته در خانه
میرسد پشت خود را بکار دو برای دو [illegible] خطوط میرود - از یک قریه بدیگر قریه میبرد بعد چند ترقی
دیگر در [illegible] رسیده خانسامان کسی میشود و از غایت خدمتگاری و رضاجوئی محل اعتماد گشته زری
حاصل کند پس [illegible] صاحب [illegible] قرض سودی داده متمول میشود [illegible] درجه دیگر ترقی
کرده نزد ولیعهد [illegible] انکلش رسیده آنقدر خوش آمد او گوید که او را اینجا آورده نام و خانمان
پیدا کند پس برای دیوانی و [illegible] مستوفیان و اهل دفاتر افتاده در دل ایشان جا کند و بسبب [illegible]
خاصیت اسکات است مهارت کامل در امور ملک بهم رسانیده بعد طی چند مدارج دیگر بر کرسی وزارت
پادشاه انگلند نشیند و وزیر مستقل آن ملک شود و آیرش بعد چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند
چاکر شده از شجاعت و تهور خود طی مراتب سرداری نموده بمرتبه جنرلی رسد و در [illegible]
تیز فهم [illegible] گفته قرار بجنگ پستول که نوعی از تفنگ است میدهد و آخر کار [illegible] پستول [illegible]
و صورت فرقه انگلش را گاو نر می [illegible] و جان بول خوانند یعنی چنانکه گاو نر بسیار [illegible] و دلیر
می اندازد ایشان نیز همت برا کل و شرب مصروف میدارند و فضول بسیار سازند و هر کسیکه [illegible]
کند او را شاخ میزنند و رفتار ایشان مثل گاو نر درشت بی خم و چم است و دو طریق دیگر نیز برای
اظهار عیوب زر را جاریست یکی اخبار که احوال هر کسی طبع نموده مشهور سازند دوم نقل که در اثنای
[illegible] و تماشا نقل افعال هر شخص مینمایند و کسی قدرت منع ازین طریق خواه راست باشد خواه دروغ
نمیدارد **ذکر طریق پادشاهی برطانیه** پادشاهی انگریزیه تعلق بسه جزو دارد تا هر سه جزو
بر امری متفق نمی‌شوند آن امر جاری نمی‌شود **جزو اول** پادشاه است که اختیار در جمله امور دارد
حتی که گنهگار کشتنی را از قتل باز تواند داشت زیرا که وزیر عدالت فتوای قتل به نظر پادشاه میگذراند
اگر پادشاه خواهد معاف کند و [illegible] اعضای حکم قضات که اکثر نیست نماید **جزو دوم** مجلس
امیر است که دیوان خاص گویند از انجمله [illegible] وزیر معظم هستند **نخستین** وزیر خزانه که تحصیل مالگزاری از افراد
پارلمنت که مجلس رعایا است و بیانش می آید و خرج [illegible] مصارف متعلقه بعهده اوست دوم
بوکالت پادشاه می نشیند و کسی را بعطای خدمت و کسی را بعطای خطاب و کسی را بعطای

وطریق اصلاح پرسیدن و رضا گرفتن در مجلس عمده از رعایا بدین نهج است که در مجلس امیران معظم
مذکور شده بالجمله و کلامی مذکور هفت ماه در پارلمنت هوس که مکانی وسیع الفضا است مجتمع شده
نقشه خرج سال که بواسطه وزرا درست شده می بینند اگر پسند عقل است بر همان وضع و الا بعد
اصلاح تقسیمی بر گردن رعایا می اندازند صلح و جنگ و کارهای جدید موقوف بر پسند و مصلحت
همین فرقه است هر چه در خاطر پادشاه و امرا و سائر عقلای انگلش طریق آرای ممالک و نگهداشتن
پیدا از پارلمنت ظاهر نمایند اگر پارلمنت پسند کرد زر اخراجات آن بر ذمه خود گیرد و بعد از آن اختیار
پادشاه و امرا در آن کار است و بواسطه ایشان تمام شود و در خرج اگر فضولی باشد در سال آینده
مجرا کنند و وقتیکه کارهای عمده در پیش نیست درباره ذاتی ترویج اشیا و قانونهای جزوی که موجب
فواید عام است سخن گویند جمله قوانین ریاست ملک و لشکر و تجارت و عدالت ساخته پارلمنت
است حتی که سزای گنهگاران نیز ساخته پارلمنت است و تعلق بشریعت ندارد و مجلس
پارلمنت جوزی تعلق [illegible] را وزیر [illegible] و وزیر خزانه گویند و ذکرش گذشت
دایرکتران کمپنی کمپنی جماعتی کثیر از تجار سکنای انگلند هستند که آغاز کار
زر خود در اختیار چند کس از قوم خود برای تجارت هند داده از پادشاه انگریز فرمان گرفتند که
ما و دیگر انگریز تجارت هندوستان نکنند و برای حصول همین فرمان چند لک روپیه سالانه پادشاه
انگریز را میدهند و نیز اجازت یافتند که در هندوستان هر جا که توانند قلعجات سازند و سپاه برای
حفاظت نگاه دارند و هر قدر که ملک هند از جنگ و صلح بدست آید موافق آن خراج بخزانه پادشاهی
رسانند پس غنائم فتوحات و محاصل ملک هند نیز که باتفاق روداده همه شریک شدند چون
بعضی از شرکا حصه خود بدیگری میفروشند و برخی باز گذاشتن وارث میسپرند و از بسکه
تصاریف زمان تغیر و تبدیل را در ضلع کمپنی اگر رو میدهد و جماعت نو برو کار می آید
در حال آن چند کس تجارکار که ڈرکتران عبارت از ایشان و عدد آنها بست و چهار است تقرر
تغیر یکبارگی رو میدهد و از بست و چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر ڈرکٹر پایدار مانند
و اثبات قصوری عظیم عزل نگردد و بعد مرگ و تشخیص کمپنی بشورای دیگران
بنابرین کمپنی یعنی جماعت را بجز یافتن حصه لیکن وقت قتل سالیانه

پادشاه بعد از کثرت اخراجات هند موقوف میشود و مشورت تعیین ڈایرکٹر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری
از ایشان آنقدر فرومایه اند که بملاقات نواب خویش یعنی ڈایرکٹران رسیدن نمی توانند جمله این بیست
و چهار یکی را چیرمین یعنی کرسی نشین و یکی دیگر را دپتی چیرمین مدت یکسال رئیس بیست و سه دیگر و
مدار کارها تا آخر کار سال بذمه اوست دیگران را بجز مشورت دادن دخلی نه اختیار حالی و دوم منصب
چیرمینی بمشورت بیست و چهار بر دیگری قرار می یابد بیشتری ازین بیست و چهار بسبب عدم
قابلیت تمام عمر بآن منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش هفت دفعه بر آن
کار پرداخته و یکدو کس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار بر ایشان قرار یافته با مجلس
حاضرین بیست و چهار هر روز غیر یکشنبه در انڈیه هوس که عمارتی عالی شاهانه مخصوص اجلاس
ڈایرکٹران و دفاتر ایشان و محافظت اموال تجارت در شهر سیٹی ساخته شده و دایره دیوار بیرونی
آن تقریباً یک میل است جمع آیند و در سرانجام حوایج نائبان خویش یعنی گورنران هند غور
و [illegible] ایشان را [illegible] زده امری قبول دهند [illegible] دیگران امر [illegible] که از طرف پادشاه
[illegible] ظاهر کرده اجازت اجرای آن خواهند اگر او امضا کرد آن امر جاری می شود
[illegible] موقوف ماند چون ڈایرکٹران همه از جنس تجار و رعایای انگلند اند وقع و عظمت ایشان
در نظر آن لارڈ که از امرای پادشاهی است نیست بنابرین مدار کارهای هند همه بر دست اوست
و این امر بعد چند سال بعد وضوح مقابح نائبان کمپنی در هند بعرض نفسانی و خوف بدنامی
کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف بتجویز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده
معهذا نائبان کمپنی بقوت اهل کاری و بهانه عدم فرصت در طلب رخصت بر کارهای مخالف
[illegible] پارلمنٹ اقدام می نمایند چون خبر در لندن میرسد انکار بلیغ می کنند و شوری در آن امر
برپا کرده گاهی رد میکنند

باب چهارم در بیان افریقه متضمن هشت فصل

فصل اول در بیان افریقه

افریقه از کلان حصه های عالم است شمالی افریقه
[illegible] یوروپ و شرقی [illegible] غربی اقیانوس و جنوبی بحر هند و افریقه از شرق تا غرب دو هزار
[illegible] است و از جنوب تا شمال [illegible] پنجاه کروه و اکثر مواضع افریقه قریب و زیر
[illegible] از جهت آنقدر گرمی باشد که برداشت نتوان کرد زمین سواحل و اطراف نهر

سیر حاصل و زرخیز است و میوه های آنجا بنهایت خوب لذیذ پیدا میشود و نباتات عجیب و غریب
و در افریقه چند صحرای کلانست که آب مطلق ندارد و در ریگستان با فراط است اگر هوای تند وزد قافلها
در ریگ پنهان شوند از انجمله طول یک صحرا [illegible] هزار و صد و پنجاه میل است و عرض چهار صد میل
باشندگان افریقه حبشی و بت پرست اند و با مردمان [illegible] بحیرهٔ روم و بحیرهٔ قلزم اصلا مناسبتی
ندارند غلب که باشندگان هر دو بحیره مردم عرب فارس و شام هستند که در [illegible] آمده آباد شده اند کلان
دریا های افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر بر آمده و تا دو هزار میل در نوبه و مصر
جاری شده در بحیرهٔ روم پیوسته است و از سیلانی و طغیانی نیل در اراضی مصر سبب کشتکاری خوب
میشود و نیگر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سینگال و ارانج و گامبیه
و زنبیزی و اعظم جبال اطلس و جبل اقیانوس است که آنرا حامل الارض میگویند سلسلهٔ این کوه محاذی
بحیرهٔ روم [illegible] است دیگر جبل قمر [illegible] از بحر اقیانوس تا خلیج عرب موازی است و در نهایت
مغرب افریقه [illegible] واقع جنوب کیپ گد هوپ یعنی خوب امید و شهر [illegible]
و این هر سه کیپ در افریقه بسیار اشتهار دارند و اجناس افریقه قابل تجارت [illegible]
و عاج و چرم و غلام و کنیز جانب شمال افریقه بزرگ که متصل بحیرهٔ قلزم است و مصر و [illegible]
آن کیپ امید و مغرب آن ساحل گینیه و در وسط و شرق و غرب مسکن حبشیان است که فرقهای
ایشان جدا جدا هستند از انجمله بعضی مثل حیوان مطلق اند از ادب و تعلیم اصلا بهره ندارند و بعضی کم
و بیش طریق حکومت و پیشها میدانند و از نبودن خلیج و دریا که قابل آمد و رفت است باعث دشواری
سفر تا حال وسط افریقه دریافت نشد بعض مسافران زحمت کش برای انکشاف حال در افریقه
رفته بودند مگر از مخالفت آب و هوای گرم آنجا و یا از دست مردم وحشی صفت آنملک زنده برنگشتند
که از ایشان حال آنجا معلوم شدی و جانب شرقی و غربی و جنوبی از سواحل افریقه در عمل دول
انگلند و پرتگیز است و جا بجا کوتهیهای تجارت میدارند کما یوضح فی النقشة الافریقیه

فصل دوم در بیان یمن

ولایتی است در غایت نزاهت در جنوب عرب واقع بلقیس فی ازباد [illegible]
یمن بود که از نهایت حسن و جمال او را حضرت سلیمان [illegible] سیستان در نکاح خود آورده بود [illegible]
شهر های یمن صنعا است که بسبب لطافت آب و هوا و کثرت آبادی و نزاهت

از جمیع شهرهای یمن است و زیر خط استوا واقع شده لهذا در سالی آنجا دو ربیع و دو خریف و دو زمستان
و دو تابستان میشود و اشجار و نباتات در سالی دو بار میوه و گل میدهد مخا بندریست در یمن که از آن
قهوه و آن با دبندری نیست ایشان را آن نام [illegible] زمین زرخیز و آبادان عقیق و زراج و تیغ یمن
بسیار مشهور است حجر بلده [illegible] مافات یمن در میان عمان و عدن در این ناحیه نسناس
بسیار است و آن جانوریست مثل نصف بدن انسان در طول که یکدست و یک پا و یک چشم دارد
و دست او بر سینه بود و بعضی تازی تکلم کند او را صید کرده میخورند از شخصی نقل است که گفت غلام من
از صحرای حجر نسناسی زنده آورد چون مرا دید گریست و گفت بخدا که مار اقربا در پس غلام گفتم که او را
بگذار غلام گفت بکلام او فریفته مشو قبول نکردم او را رها کردم آن بیک پا از پیش من چون باد گریخت

فصل سوم در بیان ملک بربر

بربر ملکی است وسیع شمال افریقه بر جنوب بحیره روم
واقع و سوای ملک مصر تمام حاشیه غربی شمالی افریقه [illegible] است و ملک [illegible] حاشیه شرقی
شمالی افریقه است و در زمانه قدیم بربر قرارگاه سلطنت مستقل [illegible] صوبجات [illegible] روم
[illegible] فرقه وندال وحشی صفت گردید اکنون در حکومت مسلمان است و بر شش
صوبه منقسم اول مراکو طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش دو صد و چهل کروه نام دار السلطنتش
نیز مراکو است پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند دوم فاس طولش دو صد کروه عرضش یکصد
و پنجاه کروه بنام دار السلطنت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا نیز مسلمان هستند سوم تونس
طولش یکصد و ده کروه عرضش هشتاد و پنج کروه دار السلطنتش نیز تونس نام دارد پادشاه و مردم
آنجا مسلمان چهارم طرابلی که در فارسی طرابلس گویند طولش سه صد و پنجاه کروه عرضش یکصد
و پنجاه کروه بنام دار السلطنت مشهور پادشاه و مردم آنجا مسلمان پنجم بارکه طولش دو صد کروه
و عرضش یکصد و پنجاه کروه دار السلطنتش طولی میتا شهریست بزرگ پادشاه و مردم آنجا مسلمان ششم
الجزیرس طولش دو صد و چهل کروه عرضش یکصد و پنجاه کروه پایه تخت نیز الجزیرس نام دارد
پادشاه و مردم آنجا مسلمان باشند هر شش صوبه بربر مشترک الحد و دو با هم متصل هستند لیکن
[illegible] هر صوبه جداست و حکومت [illegible] آنجا صوبجات بربر یک طریق است یعنی پادشاه آنجا مستبد
[illegible] منزله قانون است و اهل [illegible] غضبناک و قوی هیکل و دراز بالا و جاهل

وبی اعتماد و سنگدل می باشند علی الخصوص باشندگان الجرس بسیار ظالم اند و کشتیها طیار ساخته
بر جهازات عیسوی تاخت برده مردان فرنگ را گرفتار می سازند بعضی را خواجه سرا کرده برای
محلات شاهی نمایند و از بعضی محنت شاقه کنیز [illegible] بارها میکذارند بار با سلاطین فرنگ
از چنین حرکات ناشایسته آزرده شده پادشاه انگریز [illegible] فهمانیدند تا باشندگان الجرس
ازین تعدی باز آیند لیکن مردم الجرس تا یکدو سال از حرکت باز ماندند [illegible] شیوه قدیم را
اختیار کردند اجناس بربر قابل تجارت صمغ و [illegible] و صابر و نمک است اهل بربر مذهب محمدی
میدارند و یک کرور و نود لک هستند **فصل چهارم در بیان ملک مصر** طولش سه صد
کروه عرضش یکصد و بیست و پنج کروه شمال و جنوب دریای نیل آبادان دگردش جبال واقع
و ملک مصر ازین مشهور است که در زمانهای پیشین آنرا مبدای علوم و هنرها میدانستند شهرهای قدیم و عمارات
و تصویر و پیکرهای [illegible] که تا حال [illegible] از مشاهده صفای و اندازه آنها متحیر می شود و مصر
منقسم است در سه حصه [illegible] را مصر علیا دوم را مصر سفلی سوم را مصر اوسط گویند [illegible]
جنوب واقع و مصر سفلی بطرف شمال و اوسط در میان هر دو کلان شهرهای [illegible]
و رشید و دمیاط هوای مصر بسیار گرم است و ناگوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طغیانی نیل
باعث سیرابی و سرسبزی آنملک میگردد و باران در مصر نمی بارد و اگر در سالی بارد قحط افتد زیرا که
حبوبات از تری زمین که از طغیانی نیل میشود رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر وافتد رطوبت
دو چند شود و حبوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کنیز در کتب قدیمه است
که درخت بلسان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپیدا است و از ثقات مسموع شده که در جبال [illegible]
از مضافات بنگاله مردم کوهی روغن بلسان در نی کرده برای فروخت می آرند و گویند که روغن
بلسان است شاید آن درخت دران نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی
مذهب کبت پیشه تجارت میدارند و از طرف پادشاه روم حاکمی در مصر میماند آنرا پاشا گویند
باشنده مصر کاهل و جاهل و چرکین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زنان مصر در
گرد اندامی و درستی قامت و خوبی چشم [illegible] مشهور اند نسوان روزگار
و در تاریخ مصر اول عهد فراعنه و دوم تسلط بخت نصر سوم غلبه فارسیان چهارم [illegible]

یونانان پنجم دست برد رومیان ششم فتح مسلمانان **فصل پنجم در بیان ملک نوبه و ابسینیه**
وگینیه که حبش عبارت از اینهاست نوبه ملکیست وسیع مابین مصر و ابسینیه واقع
هوایش در نهایت گرمی است آنچه [illegible] حاصل میشود سابق دار الملکش تقله بود اکنون
سنار است اهل نوبه چند فرقه اند [illegible] یکوی دارند میان رئیسان ایشان جنگ میباشد ملک
[illegible] باشندگان سنگدل و دغاباز [illegible] هستند **بیان ملک ابسینیه**
ابسینیه ملکی است کلان و قدیم متصل بحر قلزم جنوب ملک نوبه واقع نام دار السلطنتش گندر است
باشندگان آنجا دین عیسوی را قبول کرده بودند مگر بالفعل از احکام انجیل دور افتاده اند و اهل ابسینیه
جاهل و سوداهی و وحشی هستند در میان ایشان دستور گردیده است که بروز دعوت با یکدیگر گوشت
خام میخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زنده [illegible] برند و بر زخم مرهم نهاده جانور مجروح
را میدوانند رئیسان ایشان در شکار مصروف می باشند [illegible] در آن ملک [illegible] عربیست
[illegible] اهل ابسینیه مخلوط بعربی است پادشاهی آنجا شخصی است مگر [illegible] مستقر [illegible]
بیان [illegible] گینیه ملکی است غربی افریقه بر ساحل بحر اوقیانوس جائیکه بحر بند گوشه
تشکیل کرده واقع است طولش نهصد کروه و عرضش یکصد و سی کروه و مردم آنجا بت پرست اند
این ملک از برده فروشی بسیار مشهور است برای باز داشتن باشندگان این ملک را ازین کسب حرام
و نیز برای تعلیم و تربیت ایشان انگریزان و اهل امریکه در گینی دو شهر آباد کرده اند نام شهر انگریزیه
سیرالیونه و نام شهر امریکه لیبیریه است **فصل ششم در بیان ملک کفاریه** ملکی است
کنارش بی انتهاست طولش سه صد و نود کروه و عرضش سه صد و سی کروه آنجا ملک [illegible] است
[illegible] و مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف المندیز بود اکنون در عمل انگریز است و در آبادی
[illegible] است و لطافت آب و هوا بر تمام ملکهای افریقه ترجیح میدارند دار الحکومت کفاریه کیپ امید است
[illegible] المبارک نیز گویند و کیپ در ملکها بسیار اند و کیپ امید در انتهای جنوب افریقه واقع است
از اقوام [illegible] که باشندگان پرتگال اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه انگلند است در تاریخ [illegible]
[illegible] این کیپ را از بهجت کیپ [illegible] گویند که سابق پادشاه پرتگال جهازی جانب افریقه فرستاد
[illegible] بسیار هر گاه که جهاز نزد کیپ رسید آب و هوای آنجا وافر بود لهذا مردمان جهاز که از

مرحمه بسیار پریشان بودند از فزونی آب و شدت هوا دیدند جهاز برگردانیدند هرگاه که جهاز دورتر
از آنجا رفت کشتی در آنجا که آب با فر بود بنظر آمد کپتان جهاز هر چند خواست که زودی جهاز برگردانیده
جانب کیپ برود لیکن مردمان همراهی او [illegible] امیدوار شده جانب پرتگال روان شدند
و نام آن کیپ تا امید نهاد و هرگاه نزد پادشاه پرتگال [illegible] حال پریشانیها و بنظر آمدن کیپ بتفصیل
بیان کرد پادشاه بر آمدن کپتان [illegible] با خیریت و بدست آمدن راه کیپ خوشنود گشته نام
آن کیپ کیپ امید نهاد تا حال بهمین نام [illegible] و علم کلان [illegible] کیپ تون است و باشندگان
آن بیست هزار اند و از چند روز انگریزان در شمال کیپ تون شهری جدید آباد کرده اند آب و هوای
آن بسیار موافق است مگر زمینش از نبودن دریا و نهر زرخیز نیست شراب آنجا بهتر میشود و تماشا
عجیب و غریب بسیار از طالب [illegible] که در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری در کیپ تون رفته بود
حال آنجا در سفرنامه می نویسد [illegible] بهار کیپ بوته گلاب بسیار است خودرو و هر روز
میشود و گل [illegible] نرگس چند قسم بنظر در آمد یکی قسم مشهور که [illegible]
زرد و هم سفید سوم بجای سفید هم زرد چهارم تمام سرخ عنابی پنجم کاسه اش [illegible]
بوته نرگس هر گلی آنقدر بالیده میشود که در بعضی صد شاخ و بیشتر بر آید و بر هر شاخ گل نو
میباشد نوعی از گل در آنجا دیدم که اصل آن چون نرگس پیاز است و برگ شبیه برگ آن اما [illegible]
گل بر آرد ساده و هزاره و چند رنگ می باشد لیکن در بو و لطافت و حسن و جمال بسیار عمده تر و بهتر
از نرگس و نهایت مطبوع و دلپذیر است انگلیسان آنرا اپیاسینث خوانند در همه فرنگ عزت و قیمت دارد
نوعی از گل که ایشان مرادف لاله خوانند ساده و هزاره و چند رنگ دیگر سرخ و بنفش و گلابی
و زرد و سفید و نیم رنگ و سبز رنگ و بعضی الوان دیگر نظر آمد گلی بسیار نازک شبیه بیاس [illegible] لیکن
بسیار ملایم تر از آن دیده شد که قابل تعریف است و حال آنجا گیاهی است که در صحاری آن
خودرو و بو خوش پیدا میشود و بنفشه نیز بسیار خودرو درختی موزون در جنگل آن ملک بنظر آمد
که بسبب حسن قامت و غرابت خلقت در بستانها نشانند برگ آن شبیه برگ [illegible] بعض [illegible]
رخیم تر از آنست هر دو طرف برگ چون اطلس سفید است وقتیکه پرتو آفتاب بر آن
تمام درخت با شاخ و برگ مصنوع از شبنم و نقره ناب معلوم میشود از [illegible] اهل فر[illegible]

وپنجاه کروه عرضش سه صد و سی کروه پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک سفله** طولش دو صد وچهل کروه و عرضش یکصد وپنجاه کروه است بنام پایه تخت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا بت پرستند **ملک طراڈ ناطال** طولش سه صد [illegible] هفتاد کروه اکثر جا ریگستان است و کمتر آباد پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند دیگر همان [illegible] ملکهای افریقه نیست سینگال فران ازانا گا سنیکمبو لوانگو کانگو انگولا [illegible] بنگوله سابیه موزنبیق [illegible] زنگبار اجان [illegible] مخفی نماند که از نبودن دریای قابل سفر و محال [illegible] و هوا و حائل شدن ریگستان های طویل و عریض بی آب حال اکثر جای افریقه چنان که باید دریافت نشد **فصل هفتم**

در بیان جزائر افریقه کلان جزائر افریقه مدگاسکر و ماریشس و بوربون که در بحر هند واقع است و مدگاسکر [illegible] یعنی جزائر خالدات و ازورس و سینٹ هلینه مدگاسکر بسیار کلان [illegible] واقع و از گرمی هوا باشندگان آنجا سیاه فام باشند و [illegible] دیگر بالفعل از ترغیب تعلیم پادریان انگریز [illegible] تجار در تربیت و تعلیم رعایا بسیار سعی مینماید و پادشاه آنجا دین محمدی دارد **ماریشس و بوربون** بسیار زرخیز و آباد و کلان تجارت گاه اند جزیره ماریشس در عمل [illegible] و بوربون در حکومت فرانس **جزیره کبری** هفت جزائر است آنرا جزائر خالدات میگویند در بحر اوقیانوس غربی واقع در عمل پادشاه اسپین دران جزائر غله و شراب و میوه جات بافراط پیدا میشود و قسمی از بلبل آنجاست که بسیار مشهور و نهایت خوش آواز است و در جزیره تنریف از جمله هفت جزائر کوهی آتش فشان آنقدر بلند است که از فاصله هشتاد کروه بنظر می آید **جزائر ازورس** در شمار نه هستند و در عمل پرتگیز زمین آنها بسیار سیر حاصل و خوشگوار و جزیره مدیره در عمل پرتگیز است و هوا خوشگوار دارد و شراب آنجا نامدار باطراف عالم می برند **سینٹ هلینه** اگرچه خرد است و دورش فقط بست و پنج کروه نامور زیراکه جهازات کلکته و لندن بوقت آمد رفت در همین جزیره لنگر میگیرند و بونا پارت که پادشاهی فرانس و روس و جرمن و اکثر ملکها [illegible] گرفته بود انگریزان او را در همین جزیره محبوس کردند و میوه ها دران جزیره خوب پیدا میشود و دیگر ما کولات

راهی دارد که متصل ذات خالق شود **فصل دوم در بیان امم عجیبه** منها امة در نهایت
شمال و مشرق که آنرا یاجوج و ماجوج گویند شمار ایشان از حصر بیرونست بالای ایشان برابر نصف
قامت مردان بود و انیاب دارند و شکل [illegible] ملک [illegible] امر و مان آنکوری و ظلم و خرابی بسیار
کردندی اسکندر ذوالقرنین سدی بنا کرد و ایشان [illegible] از [illegible] منها امة در نهایت مشرق
و ایشان را گوش چون [illegible] باشد یکی را فرش سازند و بران بخسبند و دیگری را لحاف سازند
چنانکه نظامی بیان این گروه در اسکندرنامه کرده است منها امة نزدیک اسکندر رسیدند مسکن ایشان
در کوه است قد هر یکی از ایشان پنج شبر بود و در روی ایشان [illegible] بود و جلد ایشان سیاه و بران سپید
نقط سفید و زرد و خوی ایشان بسباع ماند و از مردم متوحش باشند و در آنجا درخت بسیار بود و بر درخت
روز [illegible] و امین باشند حکیم [illegible] گوید اغلب که باشند کان لنکلند است که ذکرش در فرهنگ گذشت
منها امة [illegible] جزیره زانج [illegible] بلاد هند است و نهایت زرخیز و لقب ملک آنجا
مهراج [illegible] بر شکل انسان هستند و کلام ایشان از نهایت سرعت فهم نگردد
و ماکول و مشروب ایشان مثل ماکول و مشروب آدمی است و لون ایشان سپید [illegible] دو
ایشان را جناح بود و بدان می پرند و گاهی بر دو پا میروند و گاهی بچهار پا و آنجا نوعی [illegible] سبز
و سرخ و سفید و زرد می باشد و هرچه شنود باز گرداند و مرغی دیگر است که آنرا جواری گویند زرد
و سیاه بال سفید شکم و سرخ پا فصیح تر از طوطی است و درخت کافور آنجا بسیار باشد حکیم الهند گوید
که جزیره زانج در کتب قدیم بسیار نامدار و اکثر احوالش نوشته است لهذا در حقیقت کدام جزیره باشد
منها امة در جزیره قصر که در بحر هند است درین جزیره قصری است سپید که از دور ظاهر می شود
اصحاب المرکب چون آنرا ببینند شاد شوند زیرا که دلیل سلامت بود در اخبار ذوالقرنین است
که درین جزیره رسید آنجا قومی دید تن ایشان همچو تن آدمی و سر ایشان همچو سر سگان و [illegible]
دید چون نور ساطع از بلور صاف [illegible] القوم از آنجا بیرون می آمدند درین جزیره درختهای [illegible]
از آن میوه ها میخورند اگر حیوانی یابند آنرا نیز خورند و ایشان را سنگسار میگویند منها امة
بر صورت آدمی باشند و صورت ایشان در غایت [illegible] باشد و در بدن ایشان [illegible]
حیات بر زمین میروند و ایشان را دوال پای [illegible] بر ایستند [illegible] آمده

بر گردن او جهند و پایهای بر گردن او نهند و اگر نکس خواهد که از گردن خود فکنید از در روی او در [illegible] افکنند
و فخر با یکدیگر کنند چنانکه آدمی با دابه منها امة سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان ابدان
حیات منها امة در جزیره جاوه [illegible] بالون اشقر و ابدان ایشان را سر نبود و روی
و دهن و چشم ایشان بر سینه [illegible] گوید که در بحر هند است در عمل انگریز است این قوم [illegible]
و انگریزان جاوه را جاوه گویند چنانکه ناندیب را مالدیو و جزیره جاوه بسیار کلان است و اجناس گرم
آنجا بسیار پیدا شود خصوصاً فلفل سیاه و کبابه و اکثر حالش در ابتدای وصاف که در بیان حال
قبلاقان که بر چین دست یافت نوشته است منها امة اخری روی ایشان چون روی انسان
و بدن ایشان چون بدن کشف و سری دراز دارند منها امة که ایشان را نسناس می گویند
مثل آدمی بود که او را از فرق تا نشستنگاه بدو پاره کنند یک نیم سر دارد و یک نیم روی او و یک چشم
و یک دست و یک پای جهند جستنی شدید و آنرا [illegible] اسید و ناطق
باشد در حدائق الاقالیم است که متکلم بزبان تازی هستند [illegible] کند
[illegible] که یکی را درخت گرفتند و کشتند تا بخورند [illegible] از صیادان گفت که این نسناس
[illegible] بر درختی بود گفت که او پیوسته چیزی میخورد او را نیز از درخت زیر آوردند
و [illegible] صیادی گفت اگر این سخن نگفتی گرفتار نشدی نسناسی دیگر بر درخت بود گفت من
باری سخنی نمی گویم تا گرفتار نشوم او را نیز گرفتند

فصل سوم در بیان حیوانات عجیبه

منها دابة در بحر چین آنرا دابه مشک گویند از آب بیرون آید هر سال وقتی معلوم بر شکل آهو
باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و خوک مردم آنرا صید کنند سره او مشک باشد منها سمکة
[illegible] بحر چین روی او مثال روی خنزیر باشد و بر روی فلسی نبود و تنش یک طبقه از لحم و یک طبقه
[illegible] شحم بود و فرجش مثال فرج زنان منها سمکة در بحر چین بمقدار یک گز چون از آب بیرون
[illegible] سنگ سخت شود از آن کحل سازند منها دابة در جزیره [illegible] از جزائر بحر هند اصفر اللون
[illegible] شکل ذیب بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا بیند از و گریزد
[illegible] سمکة در بحر هند ریش مثل [illegible] آدمی باشد و بران نقطه های سیاه باقی تن آن مثل
[illegible] سمکة طیارة این [illegible] رنگ باشد و بشب از دریا بیرون می آید و

می پرد مثل مرغ و گیاه میخورد و هنگام طلوع آفتاب زیر آب رود حکیم الهند از مردمان جهازیکه از کلکته و [illegible]
آمد و رفت میدارند و سیر ایشان بر دریای هند می باشد حال ماهی پرنده پرسید گفتند که جنوب خط
استوا در بحر هند این ماهی بافراط است و لحم [illegible] الذائقه می باشند و از بید ماهی خورد تا بچهار چهار
گز ماهیان [illegible] می پرد **منها سمکه** در بحر هند از آب بیرون [illegible] گیاه خورد و آتش از بینی و دهانش
بر می آید و جائیکه گیاه [illegible] و گرد آن گیاه سوخته باشد مردمان [illegible] که آن جا مرتع آن ماهی است منها
سمکه در بحر قلزم چون آنرا صید کرده گذارند شحمش خشک شود و مثل پنبه شود ریسیده از آن جامه بافند
و جامهها که از آن ماهی حاصل شود عزیز و گران بها باشد و آنرا اسمکی گویند **منها سمکه** در بحر
زنج آنرا ابال گویند در بلندی و جسامت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد گز کلان تر از [illegible]
در بحر [illegible] حکیم الهند گوید انگریزان این بال خرد را صید کرده از او روغن حاصل می کنند و در جزیره
انگریزان [illegible] **منها حیوان عجیب** در بحر روم زرد رنگ
می باشد [illegible] گوشتش پنج عضو مثل مار که بغیر کفچه و دنباله باشد [illegible]
بقدر سه گز و نهایت نرم [illegible] کارد [illegible] کارگر نمی شود و پوست آن از [illegible]
چون لحم دنبه است حکیم الهند گوید که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوانات [illegible]
سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بران سخنها یقین
کلی شد هر چه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد **از انجمله** در افسانههای شنید
که شخصی سفر کرد بجائی رسید که آنجا یکروز برابر شش ماه و یکشب نیز برابر شش ماه می شود و مردم
آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض افسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هرگاه کتب ریاضی
مطالعه کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که اقصای زمین است آنجا در تمام سال یکروز و
یکشب می باشد و مردمان آنجا وحشی صفت هستند چنانکه در خاتمه ضمن تقسیم ارض باعتبار [illegible]
مرقوم است **و از انجمله** در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آبادان هستند و یقین [illegible]
لیکن فرنگیان سه صد سال میگذرد که بر جهاز سوار گشته جائی رسیدند که مغرب مشرق و مشرق
مغرب گردید و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه [illegible] ملکهای سطح تحتانی زمین که معروف
[illegible] است در مقاله دوم خواهد شد **از انجمله** از [illegible] می شنید که در قمر و مشتری [illegible]

مردمان هستند سخن تعصیبه انشته اعتبار نمیکرد لیکن فرنگیان از دوربین ها ساخته خود کوه و دریا و بیوت
و آبادی ستاره با خصوص قمر و عطارد و زهره و زحل یافته‌اند انشاء الله تعالی حکیم الهند احوال سیارات و
ثوابت در کتابی که درین فن تالیف [illegible] تفصیل تمام خواهد نوشت از انجمله در بعض
کتب افسانه مطالعه کرد که سیاح [illegible] روایت شده چنین می بیند که دیواری در عرض [illegible] ده دست
و در ارتفاع نه دست و در طول بی نهایت قائم است و اگر کسی بالای دیوار برآمده آنطرف نگاه میکرد
باغات و عمارات و انهار و مردمان خوش صورت و دیگر اسباب عیش دیده خود را از زیر زمین می انداخت
حکیم الهند از قبیل افسانه می پنداشت لیکن دریافت شد که چینیان دیواری در عرض دوازده دست و
در ارتفاع شانزده دست و در طول شش صد کروه میان چین که ولایت نهایت آبادی و باغات
و عمارات میدارد و تاتار که صحرا است و مردم آنجا وحشی صفت هستند بنا کرده اند تا مردمان تاتار چین
را ویران نسازند و علی هذا القیاس و غیره با افسانه [illegible]

آخر سطح زمین که دنیای نو عبارت از [illegible]

[illegible] مخفی نماند که دنیای نو عبارت است از ملکهای [illegible] سطح زمین که نسبت
[illegible] هند و اطرافش بحر اعظم احاطه دارد شمال دنیای نو بحر شمالی و جنوبش بحر هند و شرقش
دریای [illegible] عربی و غربش پاسفک که بحر الکاهل گویند جوناتهان باشنده اسکاتش از تواریخ
فرنگ ترجمه کرده در کتاب خود می نویسد پیش ازین قریب سه صد سال فرنگیان از راه آمد و شد
هندوستان براه دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف نبودند لیکن فرنگیان سوداگر از راه
خشکی مابین اسکندریه و مصر بدریای احمر رسیده و از تحائف فرنگ همراه آورده تجاران عرب
[illegible] آنوقت سوداگری هندوستان بدست ایشان بود خریده و فروخت میکردند چنانچه هر سال
[illegible] سین اجتماع سوداگران فرنگ با تجاران عرب بنا بر آوردن اشیا که طرفین را مطلوب است
[illegible] د و از طرف فرنگیان ساکنان دو شهر یکی وینیس دیگر جنوه از شهرهای اطالیه کار
تجارت در دست خود میداشتند و دیگر گروه فرنگیان را دخل در امر تجارت خصوص هندوستان
[illegible] تجار [illegible] ند و فیما بین قول و قرار مینمودند [illegible] مذکور مال و اشیای هندوستان که می آوردند
[illegible] میخواستند میخریدند و منفعت [illegible] چندان و زیاده بران میگرفتند در انوقت یکبار [illegible]

و حکمرانان بودند کلمبس حیران شد و گفت که این جزیره با هندوستان که برای آن تحقیق پیدا
نیستی پنداره و بعد از آن در جزیره اسپانیوله از جزائر غرب الهند که بیانش می آید رسید آنرا
بسیار آباد دان و زرخیز یافت و [illegible] که عنقریب بهندوستان خواهم رسید
و تحائف آنجا گرفته در خدمت پادشاه [illegible] احترام یافت بار دیگر با هفده جهاز [illegible] و با هفتصد
مردم روان شد اول در جزیره اسپانیوله رسید و سه صد مردم آنجا گذاشته و چند قلعه برای اعانت
و حفاظت مردم بنا کرد پس از آن بطرف جنوب رفته بجزیره کوبه رسید آن جزیره بسیار آباد و
معدن زر آنجا دید باشندگان آنجا بجبر و جنگ مطیع او شدند و چند کسان خود در آنجا گذاشته باز
باسپانیوله رفت درین حال دشمنانش او را بخودرائی و خودسری متهم ساختند پادشاه
جاسوسان نزدش فرستاد کلمبس خبر یافته مزاج پادشاه مطلع [illegible] و حسب الحکم پادشاه
باسپانیوله رفت دیگر سال بر جهاز سوار شده [illegible] دو سه جزیره
یافته بر کنار امریکه رسید مردمان آنجا سفید پوست مایل بسرخی [illegible]
یا مو [illegible] سپید داشتند و زنان آنجا حلقه گوهر در بینی نیز میداشتند و پادشاه تواضع نمودند در
عوض مروارید [illegible] بخشش آوردند کلمبس نیز تحائف فرنگ بایشان داد کلمبس بعد چند ماه باسپانیوله برگشت
درین اثنا بعضی مردمان دیگر احوال کلمبس شنیده جهازهای خود به تلاش جزائر و دنیای نو فرستادند چنانچه
مردمان پرتگال ملک برازیل و انگریزان امریکه شمالی و امریکس نام شخصی سوداگر ملکهای امریکه جنوبی
پیدا کرد و کلمبس که بالقدر محن اول ملکهای نو پیدا کرد مخالفان او باز بحضرت پادشاه از جهت
باز برگشته رفتن کلمبس در جزیره اسپانیوله بهوس ریاست و خودسری متهم کردند پادشاه او را طلبیده
[illegible] فرستاد کلمبس در سنه یکهزار و پانصد و شش عیسوی در حبس مرد از تدبیر صائب آن همه
[illegible] بی قتل و جنگ در تصرف پادشاه اسپین آورده بود و بعد از و حاکمان دست ظلم بطمع زر و
[illegible] بر سکنه اسپانیوله دراز کرده و در چار پنج سال شش لک مردم آنجا را کشتند و از جانوران
و حشیان شکاری باشندگان اسپانیوله را شکار کردند تا آنکه ویران شد **بیان تسخیر دنیای نو**
[illegible] از طرف پادشاه اسپین شخصی [illegible] کار نام بشش صد پیاده و هیژده سوار و چند ضرب
[illegible] توپ نامزد شده در امریکه برای تسخیر [illegible] ملک که از کلانترین و خوب ترین ملکهای آنجا است

رسیدند و از جهاز فرود آمده ملکی دید بسیار کلان و بنهایت آبادان و در عاق وسط شهر عمارت پادشاهی در غایت
متانت و آراستگی تعمیر یافته و ستونهایش همه از سنگ یشم گوناگون ساخته و گنبدهای و مینارهای
آن کاخ از ملمع کاری طلا و نقشهای گلگارنگ [illegible] عجیب بانهایت زینت آراسته
و پادشاه آنجا پادشاهی بود آفتاب پرست بانهایت [illegible] و شوکت صد هزار پیاده هر وقت
بپاسداری حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع کاری سوار می شد و امیران
عالیقدر بر دوش خود می بردند و باعث افتخار خود میدانستند و آن پادشاه بعلو همت و سخاوت
و عدالت و انصاف داشت و در شجاعت گوی از پادشاهان عصر خویش برده و اکثر ملکهای اطراف را
از دور و نزدیک تسخیر کرده خلائق در ظل عاطفت آن پادشاه باسودگی و رفاه میگذرانیدند و اسلحه
انواع آنجا [illegible] تیر و کمان که [illegible] از سنگ یا خارهای ساخته و تیر تعبیه میکردند دیگر نیزه خرد که
برچهی باشد [illegible] هنگام رزم آنرا بر مخالف می انداختند و از اهل
[illegible] داشتند و از باروت و گلوله شرب و توپ و تفنگ مطلقا خبر نداشتند
و اسباب [illegible] در آن ملک نبوده و کاهی بنظر آن قوم نیامده القصه فرمانده کارها و
توپ و تفنگ و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود
رسید اول چند کس از باشندگان آنجا بتواضع و خلق پیش آمدند و اسباب ضروریات از ماکول
و ملبوس و غیره حاضر آوردند و رئیس فرنگی نیز با اینها تواضع و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت ورزیده
با آنجماعت اختلاط نمود اگرچه چندانکه بزبان ایشان آشنا گشت و احوال ملک مکسکو پرسید مردمان
آنجا کیفیت ملک مکسکو و شهرهای آنرا از کثرت آبادی و زرخیزی و لطافت آب و هوا و وفور اشیا بیان
کردند از استماع آن فرمانده کار را خواهش تسخیر آنملک در دل از یکی صد شد و مردمان آنجا از دیدن
مردمان نو سفید پوست بکثر پوشش در دل خود جانوران مهیب الشکل قیاس میکردند و نیز از [illegible]
و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفته فرستادند که آنچه ما سینه بسینه از اسلاف
شنیده می آییم که این ملک بر دست کسانیکه پسران آفتاب خواهند بود مسخر خواهد گشت همانا که
این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت ما [illegible] دیده متصف اند و چون مردم
گاهی جهاز و صورت چنین مردمان ندیده بودند بقیاس خویش می گفتند که جهاز جانور

[illegible] او دن زنده گوی سر روی مي کوب وان آن گروه از شکم آن جانور باین صورت مهیب برآمده اند وقت
توپ که هنگام صبح وشام موافق ضابطه سر میدادند بزعم خویش میگفتند که این جانور عجیب ست
که در هر چهار پاس شعله آتش با صدای [illegible] دیرون بری آرد و دیگر چون اسپ گاهی بنظر القوم
نرسیده بود لهذا هرگاه سوار بر [illegible] ند حیران شده میگفتند که این مردم عجیب [illegible] که مثل دیو
چهار پا و دیگر اعضا میدارد چه آنجماعه سوار و اسپ را یکی میدانستند وهمچنین از دیگر حرکات فرنگیان بسیار
متعجب میشدند و اینهمه کیفیت بپادشاه خویش میرسانیدند القصه فیرماند کار دو سه ماه در توابع مکسکو مانده
پیش پادشاه آنجا که پای تخت او بود شتافت واز پادشاه که مونی رومینه نام داشت ملاقات کرد و در
ظاهر دوستی واتحاد مستحکم نموده آخر برای تسخیر ملک مکسکو پادشاه را بدغا قید کرد وساکنان آنملک از دغای
او و حبس پادشاه خبر یافته بجنگ پیش آمدند وبرای خلاصی پادشاه [illegible] بسیار کردند لیکن [illegible] دست آن
مظلومان حربه بجز تیر وسنگ نبود ولیسان گلد توپ [illegible] فرار یافته
[illegible] گشتن آغاز شد درین گیر و دار پادشاه آن قوم که بر [illegible]
[illegible] رزم مینمود ناگاه سنگی برسرش رسید وازان کشته شد وبسیاری از آن قوم [illegible] قتل
رسیده [illegible] بسیف منهزم گشتند فرماند کار ظفر یافت وخویشان وفرزندان مونی رومینه را از
پادشاهی [illegible] خل کرده تمام ملک مکسکو بتصرف خویش آورد وباندیشه آنکه ساکنان آنملک سر کشی نمایند
قتل عام نمود وبعضی مردم خبر قتل شنیده در جنگلها گریختند وتا حال در جنگلها یافته میشوند وهرگاه فیرماند کار
و دیگر سرداران اسپین ملک از ساکنان اصلی صاف کردند رعایا واهل حرفه از اسپین طلبیده شهرها
وآبادیها بطور خود ساخته آنجا مقیم گشتند

بیان احوال ملک مکسکو و باشندگان آنجا

مکسکو در طول یکهزار گروه وعرضش سه صد گروه ملکی بهشت خوشش آب وهوا زراعت ومیوه های فرنگ
[illegible] در آنجا بخوبی پیدا میشود وانناس وانار وترنج ولیمو وخوبانی وسیب نارجیل آنجا نامدار هست ونیشکر
بسیار کلان و گنده و در شیره و بغایت نرم وشیرین میباشد ومعدن های زر وسیم در آنجا بسیار
[illegible] هست ووقتیکه مردمان اسپین بامریکه رسیدند در ملک مکسکو وبیرون از دیگر ملکهای امریکه آبادی بسیار یافتند
[illegible] تا هر دو ملک علحده بود وبارونق وشوکت بسیار وهمه ایشان آفتاب پرست بودند وبعضی مردم شهری
[illegible] های عجیب وغریب می پرستیدند [illegible] ایشان خط وکتابت نبود لیکن [illegible]

[illegible] سند و هرگاه نوشتن سوالی میخواستند تصویر تمام احوال از صنع بر تخته می کشیدند و بر پای [illegible]
ریزه کرده بران می انداختند و اکثر باشندگان هر دو ملک گندم رنگ مائل بسرخی و بانهایت اخلاق
و تواضع بودند و لباس ایشان از پارچه های [illegible] های نفیسه و از پرهای خوشرنگ که با [illegible] مثل
کار چوب [illegible] میساختند و غذای ایشان اکثر [illegible] شکاری بود و باشندگان اطراف
میکسکو مثل مردمان عرب و تاتار یکجا نمانده خانه بدوش بودند [illegible] ایشان سیاه تر و علم در ایشان مطلق
نبود و مالک بدی که فارسیان اهرمن گویند می پرستیدند و میگفتند که مالک نیکی پرستش نمیخواهد لیکن
از مالک شر میترسیم و او را پرستش میکنیم تا ما را آزار نرساند لباس اولی ایشان از پوست جانوران شکاری بود
که گوشت او را میخوردند و کشتکاری گندم نیز میکردند و خانه های ایشان از چوب و نی بوده و میان
امریکه شمالی و جنوبی خاکنای [illegible] زمین کم عرض و دراز که موسوم بپانامه است واقع شده و یکی را با
دیگری [illegible] شمالا [illegible] هزار و شش صد کروه و عرضش از شرق تا
غرب [illegible]

باب اول در بیان امریکه شمالی متضمن بر چهار فصل

فصل اول [illegible] شمالی شمال امریکه شمالی گرینلند که در عمل دنمارک [illegible]
[illegible] نوری اینجا نیست و مردم گرینلند بسیار بدشکل لیکن رحیم و قانع هستند و غذای [illegible]
جانوران بحری است و دیگر صوبجاتیکه در عمل انگریز است شمال امریکه شمالی واقع و در وسط امریکه شمالی
صوبجات متحده و جنوب میکسکو و کلفورنیه و گواتمله و غربی امریکه شمالی که مسکن باشندگان اصلی است
با روس اتصال میدارد و نام کلان دریاهای امریکه شمالی اسطلارنس و هدسن و دلاور و مسیسیپی است
و خلیجهایش برین نهج است شمال امریکه خلیج بفن و هدسن و اسطلارنس و جنوبش خلیج میکسکو و کلفورنیه
و خلیج صوبجات متحده و کاناده در وسطش چند غدیر است که در وسعت و عمق بی مثل اند

فصل دوم در بیان صوبجات انگریزی در امریکه شمالی کاناده و نیو برنسوک و نوا اسکوت
و جزیره نوفوندلند و میدان خلیج هدسن و لابرادور در عمل انگریز است کاناده در شمال صوبجات متحده
طرف دریای اسطلارنس واقع طولش شرقا غربا چهار صد میل و عرضش از جنوب تا شمال یکصد [illegible]
میل منقسم بدو قسمت شمال را کاناده نشیب جنوبی را کاناده فراز گویند و در ملک در زمستان سرما
[illegible] بود و برف می افتد باشندگان آنجا [illegible] های آهنی بجای غلطک نصب می کنند

ماهها زراعت بر برف بسرعت تمام میرود و در تابستان گرمی بافراط میشود خلیج دریا و غدیر در کاناڈا بسیار
است تختههای چوب برای جهاز و شکار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای کاناڈا کوبک و فراز
است و در کاناڈا شیب نازک که بر رود [illegible] [illegible] مع سابق ملک کاناڈا در عمل فرانس بود و فرانس
آباد کرده بودند اکنون در حکومت انگلنڈ [illegible] و حاکمی از طرف پادشاه انگلنڈ در کاناڈا میباشد بوضع
انگلنڈ در آنجا دیوان عام و خاص مقرر است در مقدمات فوجداری قوانین انگلنڈ و در معاملات دیوانی
آئین فرانس جاریست **در نیوبرنسوک و نوا سکوشیه و نیوفونڈلنڈ** سرد بسیار
و کوهستان محض است و زراعت بسیار کم و از شور دریا که اطراف این ملکهاست قسمی از ماهی که
بافراط میشود شکار کرده و نمکسود ساخته ذخیره میدارند و سال بسال میخورند درین اطراف خلیج [illegible] و
لبراڈر بسیار وسیع است آنجا سرما زیاده از ملکهای مذکور میباشد و پوستین آنجا بسیار نفیس یافته میشود
لهذا چند کوٹهیهای تاجران آنجا هستند و سکونت چند [illegible] کل

[illegible] سیوم در بیان صوبجات متحده

صوبجات متحده در [illegible] پادشاه
انگلنڈ [illegible] تو الد و تناسل [illegible] کثیر شد از حکومت انگلنڈ [illegible] در سنه [illegible] هزار
و [illegible] و دو عیسوی با نائبان شاه انگلنڈ جنگی عظیم کرده غالب شدند و باوجود جنگهای [illegible]
باز محکوم [illegible] نگشتند شمال صوبجات متحده کاناڈا و شرقی بحر اتلانتک و جنوبی خلیج میکسیکو و غربی
رود مسیسپی و در وقت عمل انگلنڈ صوبجات متحده سیزده بودند اکنون بیست و چهار شدند زیراکه هرگاه
جنگل قطع شده آباد میشود صوبه نو قرار یافته شامل صوبجات متحده میگردد و درین وضع شمار
صوبجات متحده زیاده خواهد شد و حکومت صوبجات متحده اجتماعی هست باشندگان آنجا شخصی
عاقل و مدبر را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد گذشتن میعاد دیگری را
برمیگمارند و دو دیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام و
خاص انگلنڈ مشابهت میدارد و مردم هر صوبه حکومت جدا برای خود میکنند یعنی یک حاکم
و دو دیوان در هر صوبه برین شرط مقرر مینمایند که مخالف شرط [illegible] ملک و ملت ایشان
نباشند و خود متفق شده آئین و قوانین ملکداری که موجب فلاح کل باشد تجویز کرده می نمایند
[illegible] منافع و مفاسد ملک را از تقریر و تحریر [illegible] میدارند و از جهت بسیار خوش [illegible] مرفه هستند

[illegible]ت حسن و مال و دولت بسیار ترقی دارند حکیم الهند گوید که در طریق پادشاهی صوبجات متحده [illegible]
و زیردست نمانده لهذا ظلم و انظلام موقوف شده باعث عدل و آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی چین
و روم و دیگر ملکها که ظالمی و محکومی آنجاست لهذا [illegible] تان بر زیردستان انواع ظلم و بدعت می سازند
و ملکها ویران [illegible] میشوند و باشندگان صوبجات [illegible] دینداری مستعد در تعلیم و تربیت
اولاد و مصرف زائد و متکبر و محنت کش و زردوست بر تجارت [illegible] و مسافرت بسیار مائل و در ساختن اقسام
کلها و منجنیق نامدار هستند چنانکه از قبیل منجنیق توپی استخراج کرده اند که بغیر آتش و باروت گوله آتش تا
مسافت دراز کار کرده میشود و شکل آن برین نهج است که بر غلطکی نالی نهاده اند و از یکطرف در نال گوله
می اندازند و غلطک را سیکردانند پس از حرکت غلطک گز زیر گوله میرسد و [illegible] از نال بر آمده کار
میشود و از همین قبیل تخصیص [illegible] نمنده اگر از ملکهای هندوستان تفنگی ایجاد کرده به غیر آتش و باروت
اندازند [illegible] [illegible] میرسد زخمی کند آب هوای صوبجات متحده مشابه
آب و هوا [illegible] حرارت [illegible] و زمینش زرخیز غله و میوه و تنباکو [illegible]
[illegible] چوب و [illegible] میشود و کلان نهرها شرح [illegible] و یکصد [illegible] دیگر
نهرهای بسیار در آنها پیوسته و نیز چند نالهای عمیق برای آمد و رفت سوداگران [illegible]
و غدیرها نیز بسیار است نام دار الحکومت صوبجات متحده واشنگتن است اگرچه [illegible] محل پادشاهی
و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات مصفا و منقش بسیار از خود مثل راه و سیع
درست ساخته اند

بیان ملک لوسیانه

لوسیانه ملکی است کلان مغرب [illegible] شمالی
مکسیکو واقع اول در عمل اسپین بود بعد ازان در عمل فرانس آمد و از سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی [illegible]
با رضای اهل اسپین و فرانس در صوبجات متحده داخل است و نام کلان شهرش [illegible] است

فصل چهارم در بیان مکسکو و گلیفورنیه و گواتمله

مکسکو سابق در عمل اسپین بود
اکنون مکسکو و کلفورنیه در حکومت پادشاه مستقل است و گواتمله نیز حاکم علیحده میدارد و ملک کلفورنیه
یک جزیره نماست در بحر اتلانتک مغربش خلیج مکسکو و مشرقش بحر اتلانتک است و گواتمله نیز جزیره نماست
غرب کلفورنیه جنوب خلیج مکسکو واقع شده لهذا برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب و هوا
[illegible] اکثر [illegible] ناخوشگوار است و زمین سیرحاصل [illegible] غله و انواع اثمار و ترکاری با فراط پیدا [illegible]

[illegible] بود از کلان الحدود مصری و در ملک تنگسکو شیم با فراط است سیم که در فرهنگ صرف میشود از
می آید و نامه پای تختش نیز تنگسکو است و یکی از کلان شهرهای آن [illegible] است که بر خلیج تنگسکو
واقع و کلان تجارت گاه است باب دوم در بیان امریکه جنوبی مشتمل بر شش فصل

فصل اول در احوال [illegible] شرقی امریکه جنوبی ملک برازیل [illegible] بونوس
و غربش چلی و پیرو و شمال کولمبیه و گوانه و جنوبش پاطاگونیه واقع سوای برازیل که در عمل پرتگیز
و گوئینه که در عمل چند حکام فرنگستان بوده باقی این همه ممالک وسیع زیر حکومت اسپین بودند و اکنون
از عرصه قلیل باشندگان آنجا خود را از حکومت غیر آزاد کرده مستقل شدند و محکوم دیگری نیستند و بر
چهار قسم انقسام کرده اولاد ایشان و باشندگان اصلی و دو گله در ابتدای ظهور امریکه جنوبی را
از باشندگان [illegible] معمور یافته بودند و آنها از نوشت خواند بهره نداشتند لیکن از هنر و صنعت و تمدن و
لوازم عیش واقف بودند از ظلم اهل اسپین و پرتگال که [illegible] باشندگان
را قتل کردند آن قوم خوار و کم گشتند اول باشندگان قدیم امریکه [illegible] اهل
اسپین [illegible] مذهب عیسوی بر طریق کاتلک و می داشتند [illegible] مذهب [illegible]
چنان [illegible] دند که در عرصه قلیل اکثر مردم آنجا قبول کردند و امریکه جنوبی از این جهت شهرت دارد
که نهرهایش [illegible] ان عریض و طویل و عمیق هستند که برابر آن نهری بر تمام کره ارض نباشد و جبال
نیز بسیار بلند و زمینش بسیار حاصل و کان طلا و نقره و جواهرات بسیار دارد و از کلان رودهایش
یکی اماژن است که از تحت خط استوا رفته در بحر اقیانوس ملحق شده دیگر پلاطه و کلان جبال امریکه جنوبی
کوه اندیز است که از جنوب تا شمال محاذی بحر الکاهل است و بر سطح زمین سوای همالیه کوهی دیگر از آن بلند
نیست چنانکه طول نهارو بلندی جبال از این دو لوح دریافت میشود

فصل دوم در بیان برازیل

برازیل سابق در حکومت پرتگال بود بعد از آن یک شهزاده از خاندان پرتگال آنجا رفته استقلامت
[illegible] در عمل خود آورد مملکت وسیع بر ساحل اقیانوس واقع طولش یکهزار و دو صد و پنجاه کروه عرضش
[illegible] صد و پنجاه کروه شرقیش اقیانوس غربی و شمالی آن بحر شمالی و جنوبش دریای اماژن و غربش
ملک پلاطه کانهای الماس و طلا و دیگر فلزات بسیار دارد و از داشتن کانهای جواهر و فلزات
[illegible] مشهور سیم و طلا و الماس و دیگر جواهرات بسیار از آنجا بر می آید و زمینش بسیار [illegible]